



**مهریه و
جهیزیه**
صفحه 7

شورشیان فرانسه: بیش از
این امید کنترل ما را
نداشته باشید
صفحه 9

مصاحبه ی محمود
صالحی، فعال
کارگری در ایران
صفحه 8

نگاه مختصر به
مفهوم آزادی
صفحه 4

**هوتل پنج
ستاره در کابل**
صفحه 6

جمهوری جنایتکاران!

30 سال جنایت، 20 دقیقه "حسابدهی"!

ظاهر اطهری

به تاریخ 18 نومبر رییس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان، طی فرمانی، یک هفته (19-26 نومبر) را "هفته حسابدهی" حکومت به مردم اعلام کرد. کرسی در این فرمان خود را رییس جمهور منتخبی می خواند که وعده تشکیل حکومت پاسخگو و خادم را به مردم داده بود و اینک برای وفا به آن وعده، از مردم می خواهد که از دولت بازپرسی کنند. اما او انگار می داند که مردم دروغ هایش را باور ندارند، بیچاره وار اضافه می کند: "هفته حساب دهی یک کار تشریفاتی و تبلیغاتی نبوده، بلکه یک اقدام صادقانه است".
صفحه 3

کودکان و کار مزدی

افسانه خاشع

در رسانه های گروهی غرب در باره کودکان خیابانی کابل بسیار نوشته اند و در این شکی نیست که بیشترین این کودکان، درآمد شان را از کوچه و بازار بدست می آورند. یکی از آنها نادیه است او فقط یازده سال عمر دارد ولی دیربست که آموخته است مسولیت خانواده اش را بپذیرد. صفحه 13

شورشهای اخیر در فرانسه

بصیر زیار

شورشهای اخیر در فرانسه که به اعلام وضعیت فوق العاده انجامید، حادثه نه چندان معمول در یک کشور پیشرفته اروپایی، توسط جوانان "خارجی" و "خارجی تباران" اتفاق افتاد که امید شانرا برای یک زندگی بهتر و منصفانه از طریق راههای قانونی، از دست داده اند.

مدیای غرب در آغاز مسأله را مسکوت گذاشتند و یا با کم اهمیت جلوه دادن خواستند آنرا انعکاس از تضاد مسلمانان این کشور با دولت سیکولار فرانسه وانمود کنند. اما با ادامه شورشها میدیای مقامات ناگزیر از اظهار این واقعیت شدند که شورشها ریشه در نابرابری اجتماعی، فقر، تبعیض و بیکاری دارد. شیراک رییس جمهوری فرانسه در مورد تبعیض با "خارجیان" در زمینه استخدام و کاریابی چنین اعتراف کرد: "چقدر از نامه های درخواست کار صرفا با دلیل آدرس فرستنده راهی زباله دانی شده است." و نخست وزیر فرانسه آقای دوبلین اظهار کرد: "بیکاری در میان صدها مشکل دیگر، در حومه شهرها بیش... صفحه 2

دولت هلند پناهجویان را آتش زد!

صفحه 9

نادیا انجمن
25 ساله
شاعره بلند پرواز
به تاریخ 9 نومبر
در شهر هرات



توسط شوهرش
کشته شد!

25 نومبر روز نفی خشونت علیه زنان

صفحه آخر

صفحه 10



در حاشیه یک
قتل ناموسی
در سویدن

عباس رضایی، 20 ساله، که توسط
خانواده دوست دخترش به قتل رسید

آزادی، برابری، حکومت کارگری

شورشهای...

از 40 در صد، یعنی چهاربرابر میانگین در فرانسه است. کارفرمایان فرانسوی بصورت رایج درخواستهای کاری عربها و افریقایی تبار را بدون رسیدگی رد میکنند. البته اعتراف دولتمردان اروپایی و از جمله آقای شیراک درین مورد پدیده تازه نیست و شیراک چند سال قبل در کمپین انتخاباتش رفع تبعیض و فراهم نمودن شرایط مناسب به "خارجیان را وعده داده بود، کاریکه تمام سیاستمداران جهت رسیدن به قدرت انجام میدهند و پس از احراز قدرت به با دفراموشی می سپارند. نا آرامی های اخیر به کشورهای دیگر مانند آلمان، بلژیک و بریتانیا نیز سرایت کرد، چونکه "خارجیان" در تمامی کشورهای متمدن اروپایی در وضعیت یکسانی قرار دارند. خوزه مانوئل باراسو رییس کمیسیون اروپا در این رابطه گفت: "آشوبهای شهری فرانسه نه صرفا مشکل فرانسویان بلکه مسأله اروپایی است". شورشهای فرانسه یکبار دیگر گوشه ای از واقعیت جامعه غرب، ناتوانی و بحران ذاتی سرمایه داری را در حل معضلات اجتماعی آشکار کرد. این مسئله یک معضل ناشناخته در غرب نیست و بعضی از کشورهای غربی در گذشته کوشیده اند کارهای درین زمینه انجام دهند و حتی اتحادیه اروپا دستور عملهای جهت ممنوعیت هرگونه تبعیض نژادی و لسانی را از دو سال پیش وضع نمود، مگر اینگونه لوایح تا بحال، در غیاب یک جنبش اجتماعی نیرومند، بی نتیجه بوده است. همچنین تلاش صدها سازمان ضد تبعیض نژادی در غرب، در زمینه تامین برابری قانونی تاکنون بجایی نرسیده است. شورشهای اخیر فرانسه به یک معنی دست رد به سینه اینگونه تلاشهاست. مسلما تا زمانیکه مشکل قسرتحتانی جدید غرب (کارگران مهاجر) فقط در زمینه قانون و جدا از وضعیت اسفبار اقتصادی آنان دنبال شود، هیچگونه پیشرفت مثبتی متصور نیست.

جذب مهاجرین از کشورهای آسیایی و افریقایی که سابقه آن به اوایل دهه 70 بر میگردد، از همان آغاز تا کنون عمدتا از نیاز سرمایه داری غرب به نیروی کار حکایت میکند. گرچه از دهه 80 بعد، این ضرورت بیشتر تحت پوشش سیاست انساندوستانه انجام پذیرفته است اما سیاست انساندوستانه فقط راه حل با صرفه تری در دستیابی به نیروی کار جدید بوده است. نوسان در سیاست پناهنده پذیری کشورهای غربی بروشنی متأثر از وضعیت اقتصادی و نیاز به نیروی کار بوده است. در دوره ای اعتلای اقتصادی، که به نیروی کار بیشتری احتیاج میرفته، پناهندگان بیشتر شانس پذیرش یافته اند و در مقابل در دوران رکود اقتصادی، سیاست سختگیرانه پناهنده گیری اتخاذ گردیده است. سرمایه داری غرب چه بدلیل نیاز به نیروی کار و چه به علت فشار بر طبقه کارگر، در هر حالت به نیروی کار و به نیروی کار ذخیره احتیاج دارد. نیروی کار جدید بعد از مرحله کوتاه فراگیری زبان، به کام بازار کار رها میشود. بخش اعظم نسل اول مهاجرین چه به علت نارسایی در زبان، ناآشنایی با کد های جامعه جدید و نادیده گرفتن قابلیت های قبلی شان و تبعیض نژادی و فرهنگی کار فرمایان، یا شغلی بدست نمی آورند و یا به کارهای شاقه، خلاف میل و کم درآمد مجبور میشوند. این دسته از مهاجرین نه تنها جذب جامعه جدید نمیشوند، بلکه در مخالفت با جامعه جدید به سنت و فرهنگهای کشور اولی خود رو میآورند. (رجوع شود به مقاله "انترناسیون و جامعه ... عصر جدید شماره 1 دوره 2) وضعیت نامناسب اقتصادی و فرهنگی، اکثریت مهاجرین آسیایی و افریقایی را به تشکیل گیتوهای در شهرهای بزرگ اروپایی وا میدارد. نسل دوم مهاجرین که در گیتوها بزرگ میشوند، در ضمن احساس کینه

به جامعه، سرنوشت بهتری از والدین خود ندارند، اما این نسل برخلاف نسل اول، نه فقط خود را با جامعه که در آن بزرگ شده اند، کاملا بیگانه نه میبایند بلکه خود را صاحب حق و حقوق میدانند که از دسترسی به آن محروم اند و از همینرواز پتانسیل اعتراضی بیشتری برخوردارند. اکثریت این نسل اگر از یکسو خود را در جامعه جدید کاملا بیگانه نمیپندارند، از سوی دیگر خود را کاملا با جامعه محل اقامت نیز متعلق نمیدانند و بدینطریق به دوگانگی هویت گرفتارند، هویت دوگانه ای که معمولا از جانب رژیمها و جامعه پیش از پیش به خوردشان داده میشود. همین دوگانگی هویت مانع از نزدیکی و همجتهی آنها با طبقه کارگر و جریانات سوسیالیستی گردیده و در نتیجه اعتراضات این بخش، چنانچه در شورشهای

اخیر فرانسه خود را نشان داد، به یک حرکت نامیدانه و سردرگم تبارز میباید. شورشهای اخیر فرانسه با جنبش اواخر دهه 60 آنکشور کاملا متفاوت است. جنبش 1968 توسط دانشجویان و کارگران سازمان یافته رهبری میشد که از حمایت احزاب و مطبوعات برخوردار بودند، شورشهای اخیر در ضمن اینکه فاقد برنامه و استراتژی روشن سیاسی است، در نهایت میکوشد توجه جامعه و مقامات را به زندگی سخت و پرمشقت شان جلب کنند. اما شورشهای اخیر پاریس با تمام نارسایی هایش، حامل یک پیام روشن بود: دوران انتظار و اعتماد به وعده ها توخالی و برابری صرفا قانونی بسر رسیده و نسل جوان "خارجیان" برضد نابرابریهای موجود آماده پیکارند.

بیش از این امید کنترل ما را نداشته باشید!

برگردان به فارسی: ظاهر اطهری

خشم شورشیان و چریکهای شهری در تمام محله ها (حاشیه شهر ها) پراکنده شده است. عوامل آن در عدالت اجتماعی و خشونت هر روزه: تبعیض، به حاشیه رانده شدن و شرایط طاقت فرسای زندگی، قرار دارد. امروز، برای "دوکههای بزرگ ما" خیلی دیر شده که اقدامات جدیدی برای ایجاد شرایط قابل قبول تری زندگی در محلات، که به هر حال هرگز نبوده و هرگز نمی شود، به دست بگیرند. ما دیگر نمی خواهیم مذاکره کنیم، شما به قدر کافی با کلمات تان ما را، پدرهای ما را و خوانواده های ما را مسخره کرده و ادای ما را در آورده اید. مذاکره برای همیشه پایان یافته است، تلاش نکنید که باز به خواب برویم. هر گز فکر نکنید که شما می توانید توسط امامهای وابسته که مثل عروسک در دست تان است و برای آرامش لابه می کنند، ما را آرام کنید و تحت کنترل بیاورید. ما سلاحهای کشتار جمعی نداریم، به جز بعضی مواد های انفجاری دست ساز. ما بمب افکن نداریم، به جز دستان ما؛ اما از ترس بر خود بلرزید، بارون ها* و نجبای نیولی*! امروز ما در محله خود هستیم، چند روز دیگر در برابر در های شما می رسیم! مبارزه ای که اکنون شروع شده است عادلانه است و ادامه خواهد داشت. ما لقمه این شهر شده ایم و این نشان می دهد که تمدن شما با سر به سوی نابودی می رود. ما هیچ چیز نداریم که بیشتر از این از دست دهیم، ما ترجیح می دهیم در خون غرق شویم تا اینکه در میان آشغال و کتافات!

جنگجویان شورشی 93

منبع:

http://paris.indymedia.org/article.php3?id_article=45776

یادداشت:

* نیولی، محله مدرن و پیشرفته در غرب پاریس است که سنتا جایگاه مقامات نظامی و طبقات بالای جامعه می باشد.

* بارون و دوک، از القاب فنودالهای بزرگ و عنوان خاندانهای نجیب است. مثل خان، ارباب و... در افغانستان.

در تاریخ افغانستان است!

البته، آن دسته از جنایتکاران "قیدی" که در قید حیات نیستند به فرمانان میتالوژیک و ملی جنایتکاران زنده تبدیل شده اند و قرار است نقش الگوهای سیاسی، فرهنگی و حماسی را، که از مهمترین فاکتورهای سازنده ی افکار عمومی برای نهادینه سازی ساختارهای سیاسی است، در جامعه داشته باشند.

2- سیاستهای بین المللی

دولت کنونی از همکاری های همه جانبه بین المللی برخوردار است. علاوه بر کمک های سیل آسای نظامی، مالی و سیاسی، از ابتدای اشغال کشور تا کنون تمام میدیای جهان و بخصوص غرب، در پی ارائه تصویر مسیح گونه از حکومتی است که از تمام زوایای خون می چکد. عناصری باسیاه ترین کارنامه ها قرار است به عنوان ناجیان "صلح، آزادی و دموکراسی در افغانستان نوین"، چهره سازی شوند؛ نوعی تبلیغات یک دست و همه جانبه ای که در تاریخ معاصر جهان کمتر سابقه دارد. هیچ یک از دولتهای پیشین افغانستان- گرچه که در جنایت کم نمی آمدند- اما از این بخت نیک برخوردار نبودند. چنین سیاستی، که با اسم رمز "جامعه جهانی" یاد می شود این دولت را به گرهگاه مشترک جنایتکاران داخلی و جنایتکاران بین المللی ای که هر روز زندگی بی گناهان را در گوشه های دور و نزدیک جهان به آتش می کشند، تبدیل کرده است.

دلایل این مسئله ریشه در ساختار قدرت در جهان و شرایط داخلی افغانستان دارد اما دو دلیل عمده داخلی به نظر من خیلی برجسته است:

اول. ضعف جنبش کمونیستی و کارگری این کشور است. جنبشی که در شرایط کنونی ضعیفتر از آن است تا صدای مردم را در این غوغای سگوار برای تقدیس جنایتکاران، بلند کرده و مبارزات مردم افغانستان را صفحه 4



اندوه می کند.

دولت کنونی، اما، علاوه بر دارا بودن تمام آن خصلتها، دو ویژگی عمده را نیز دارا می باشد. ویژگیهایی که حکومت های خلق- پرچم، مجاهدین و طالبان نداشتند:

دولت های پیشین، خلقی-پرچمی ها، مجاهدین و طالبان، بلا استثنا ترکیب یکدست داشتند و از یک گروپ بخصوصی از جنایتکاران تشکیل شده بودند. سایر احزاب و گروپهای هم مسلک اما مخالف، از ساختار قدرت بیرون قرار داشتند. اما برخلاف آنها، دولت کنونی از لحاظ ترکیب، متشکل از تمام عناصر درجه یک و در قید حیات سه دهه تاریخ دردناک افغانستان است: طالبان، خلقی- پرچمیها، مجاهدین و بروکراتهای آموزش دیده در انبارخانه های سیا.

1- از لحاظ ترکیب

هیچ گاهی، جنایتکاران و طبقات حاکمه ملیت های مختلف، باند های مافیایی احزاب و گروپهای منصوب به ایدئولوژی های متناقض افغانستان این گونه در یک ساختار واحد سیاسی گرد هم جمع نشده بودند. البته بدون شک، این جمع شدن پیش از آن که نتیجه تفاهم درونی باشد نتیجه فشار بیرونی آمریکا و غرب است. اما به هر حال، این واقعیت که در دولت کنونی تمام رهبران و عناصری که سه دهه برای گرفتن قدرت باهم جنگیدند و عمیق ترین

به استثنای چند تحصیل کرده و شبه روشنفکر شارلاتان و یا ساده لوح که دایما، خواسته و ناخواسته، نقش مصالح ساختمانی را در تامین و تکمیل نیاز های نرم افزاری حکومتهاى ضد مردمی در این کشور داشته اند، بقیه مهره ها اصلی این حکومت که قدرت اجرایی را در دست دارند به شمول بیش از نیمی از نمایندگان پارلمان و سنای آن کسانی هستند که مستقیما در اشغال کشور و شکنجه، کشتار و تجاوز به زنان و کودکان و ویرانی افغانستان نقش رهبری کننده و عامل را داشته اند.

این ویژگی اگر از یکطرف باعث افتخار و نماد موفقیت اشغالگران در ایجاد "حکومت با پایه های وسیع" و "مشارکت و آشتی ملی" است، از طرف دیگر کارنامه دولت کرزی را در برابر مردم افغانستان سنگین تر از حکومتهای گذشته می کند. زیرا که دولت کنونی تنها وارث زنده و جامع تمام جنایات سی ساله و بنا بر این کامل ترین جمهوری جنایتکاران

جمهوری جنایتکاران...

حقیقت این است که کرزی یک رییس جمهور منتخب نیست، بلکه یک عروسک منتصب است. این اداهای نمایشی دموکراتیک نیز نه برای حسابداری بلکه کار آگاهانه برای: اول، انحراف ذهن مردم از مسایل و مشکلات اصلی: اشغال کشور، جنایتهای بی مرز و حد سربازان اشغالگر، دست نشاندگی حکومت، زندانهای مخفی آمریکایی ها و فقر، بیکاری، وضعیت فاجعه بار زنان، بی سرپناهی و گرسنگی مردم، حضور جنایتکاران جنگی و... دوم، برای پنهان کردن ظلم و تجاوز عمال حکومت به دارایی، حیثیت، و حقوق شهروندان، فساد، سوء استفاده، بی لیاقتی و نقایص ترمیم ناپذیر وزارتها و دستگاههای مربوطه است. زیرا کلیت میکانیزم این حکومت، اساسا نه برای پاسخگویی به نیازهای مردم افغانستان بلکه در راستای تامین منافع اشغالگران تنظیم یافته است.

جمهوری جنایتکاران

شکی نیست که دولت کرزی مزدور و دست نشانده است، فاسد و دروغگو و غیر مردمی است، با زور گلوله بر مردم حکومت می کند، غیر متعارف و اسلامیست است، به آزادی، برابری و حق حیات انسان معتقد نیست و... تمام حکومت های سی سال اخیر افغانستان نیز این خصلت ها را داشتند، حکومت مجاهدین، حکومت طالبان و حکومت خلق-پرچم (که این اخیرى به همان میتد اسلاميست ها آنتی اسلاميست بود). کارنامه سیاه هریک از این باندهای آدم کش نه تنها در ذهن مجروح مردم افغانستان بلکه در اسناد سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر نیز وجود دارد. باندهای که هر کدام بسیار نفرت انگیز تر و جانی تر از دیگری بوده اند و حتی یاد آوری اسم شان وجود آدم را لبریز از حس نفرت، انزجار و

نگاه مختصر در باره مفهوم آزادی

حامد یوسف نظری

به گونه ای سنتی از دو جهت به این دوگانه پرداخته شده است:

1 - رویکرد استوار به امکان ها. که آزادی را کنش افزایش امکان های طبیعی و اجتماعی پیش روی انسان می داند و ضرورت را محدود کننده این امکان ها ارزیابی می کند. اراسموس، دکارت، کانت و کارل مارکس با چنین برداشتی از آزادی و ضرورت آنرا بررسی می کردند. در این رویکرد، محدودیت های زمانی و مکانی هم به عنوان ضرورت در برابر تلاش انسان برای گسترش قلمرو توانایی های طبیعی اش قرار می گیرند و هم کنش انسان ها برای این که امکانات خود را در زندگی اجتماعی شان بیشتر کند به قلمرو آزادی آنان مربوط می شود. آزادی اخلاقی آنطوریکه کانت خلاصه می کند، پیش از هر چیز فهم محدودیت های کنش انسانی است. هگل هم بدین باور است و آزادی را (فهم ضرورت) تعریف می کند. البته معنایی کلی تری هم از آن ارائه می نماید. به نظر هگل آزاد کسی است اگر، فقط اگر، مستقل و تعیین کننده ی موقعیت و تکامل خویش باشد. یعنی شیوه ی هستی اش به وسیله ی کسی دیگر، یا عامل و نیروی دیگری جز خودش تعیین نشود.

2 - رویکرد استوار به حق گزینش، که از شک آوران یونان باستان آغاز شد و در مبانی لیبرالیسم سیاسی باز مطرح شد. در این رویکرد، آزادی بطور بنیادین در برابر ضرورت طبیعی قرار میگیرد و نکته ی مهم بر سر آزادی در گزینش امکان ها و بدیل های مختلفی است که پیش روی انسان قرار می گیرند. محدودیت و تناهی این بدیل... صفحه 5

کلمه آزادی در وسیعترین معنای لغوی آن آنطوریکه دهخدا و داکتر معین تحریر داشته اند فارغ، رها، سرفراز، وارسته، و خودمختار بودن معنی می دهد. یعنی آزادی، حالت و چگونگی یک پدیده را بیان میکند، که در آن چیزی محدود و وابسته به چیز های دیگر نباشد و بتواند در فضا جا به جا شود.

در مورد انسان نیز بیان حالتی است که در آن فرد برای رسیدن به اهداف و یا بیان اندیشه خویش به مانعی برخورد نکند. گرچه این بیان کلی و مطلق است زیرا که آزادی به معنای کلی و مطلق برای هیچ موجودی در جهان وجود ندارد و براین مبنا آزادی انسان یک پدیده نسبی و نظر به موانعی که برخورد میکند طرح میشود، یعنی آزاد از چه و برای چه.

از اینجا است که به مفهوم کلی کلمه برمیخوریم، که آیا خواستن یعنی توانستن؟ آنچه که انسان می خواهد، آیا در توانایی انجام آن حد و مرزی وجود دارد، یا باید نسبی بودن آنرا در نظر گرفت. نسبی بودن آزادی با توجه به تضاد ها و چندانگی معنایی در رابطه رضا و ضرورت و یا اینکه ضرورت یک پدیده جبری است که بالای انسان تحمیل میشود.

در ادوار تاریخ بررسی های گوناگونی در باره آزادی از نگاه سیاسی، اجتماعی و فلسفی، صورت گرفته و هریک از متفکران نظرات مختلف ابراز کرده اند و از بُعد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن تعریف هائی ارائه کرده اند. در مواردی از تقابل فلسفی آزادی و ضرورت نیز یاد شده است. آزادی و ضرورت دوگانه ای متقابل و مشهوری اند. در بحث های فلسفی

تلخ نیز نوعی رابطه جدی با ضعف جنبش انقلابی و کارگری در افغانستان دارد.

بیست دقیقه حسابدهی؟

شکی نیست که مردم بازی های کنونی را که دهن کجی آشکار به آنها و مسخره کردن شان است درک می کنند. حساب سی سال جنایت با 20 دقیقه پرسش توسط خبرنگاران بنگاههای بی بی سی و سی ان ان و میدیای کلافه و نانخور افغانستان، گرفته نمی شود. بدون شک مردم راه و جنبشی را که متعلق به آنان است، می یابند و روز "حسابدهی" اصلی فرامی رسد. روزی حسابدهی ای که فرمان آن را کرزی، ربانی و ملا عمر صادر نمی کنند. بلکه این مردم است که هم فرمان حسابدهی را صادر می کنند و هم حساب می گیرند. در چنان روزی کرزی در کنار هم مسلکانش در ردیف اول چوکی های دادگاه به جرم جنایت به مردم افغانستان و بشریت، قرار خواهند داشت.

فعلا شما می توانید هر طور دل تان می شود بازی کنید و به این بازی ها دل خوش باشید اما مردم برای حساب رسی اصلی به سراغ تان خواهد آمد!

برای مبارزه با بی عدالتی، محو تبعیض، حفظ امید زندگی انسانی و برابر تا ایجاد یک دنیای فارغ از فقر، جنگ و نا برابری، مبارزه کنیم . به سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان پیوندید!

جمهوری جنایتکاران...

به مبارزات بین المللی مردم و کارگران جهان برای صلح، علیه جنگ و اشغال، پیوند بزند. به نظر من چنین صدایی از هیچ گلوئی بجز گلوئی کمونیستها بر نمی آید. زیرا این تنها جنبشی است که تمام و کمال به طبقات پایینی مردم متعلق است و هیچ منفعت مشترکی با هیچ جناحی از جنایتکاران ملی و بین المللی ندارد. "سازمان سوسیالیستهای کارگری" نطفه این نیاز تاریخی مردم افغانستان است و باید به یک جریان دخالت گر و رهبری کننده مبارزات برابری طلبانه و انقلابی مردم تبدیل شود.

دوم. معمولا این حاکمیت ها هستند که برای کسب اعتبار در میان مردم، به جریان های روشنفکری متصل می جویند. چون جریان های روشنفکری تاریخا بیشتر به مردم نزدیک بوده اند تا حاکمیت ها. اما در افغانستان قضیه برعکس است. در افغانستان، این مجموعه بی هویت و "پریشان" که عنوان روشنفکر را به دوش می کشد، یکی از خصلتهای عمده شان این است بیشتر محصول جناح های حاکم اند تا محصول گرایش های پیش رونده و تضاد های درونی مردم و جامعه (به استثنای روشنفکران مشروطیت اول و دوم). بناء از یک طرف آنها نا چارند برای کسب اعتبار خود دست به دامن حاکمیت بزنند و از طرف دیگر حاکمیت نیز با تبلیغ این کاپی -روشنفکران به صورت روشنفکران واقعی برای خود اعتبار دموکراتیک و مردمی بودن را کمایی می کند. بر همین اساس بود که بعد از تجاوز آمریکا به افغانستان، این روشنفکران قلابی، بیکار و فرسوده انگار حیات دوباره یافته بودند، دست از پا دراز تر به لشکر بین المللی تبلیغاتی کمپاین تجاوز و غارت پیوستند. اینکار با چنان هیجانی بود که انگار با از دست دادن این فرصت برای همیشه در برابر دموکراسی مسئول می مانند. اما، حتی همین توهم بزرگ و واقعیت

کند نیز گسترش و افزایش می یابند.

در اینجاست که آزادی در این زمینه فقط از افراد انسان اجتماعی شده، تولید کنندگان هم بسته که به گونه ای بخردانه مناسبات خود را با طبیعت شکل دهند و آن را به نظارت خویش درآورند، ایجاد می شود. و انسانها کار را با کاربرد کم ترین نیرو و در مساعد ترین شرایط خوانا با سرشت خویش، به انجام می رسانند. اما این نیز به هر حال در گستره ی ضرورت باقی می ماند.

اگر فراتر از این نگاه کنیم، تکامل انرژی انسانی که هدفی در خود است، آغاز می شود. این گستره ی راستین آزادی است که صرفاً با گستره ی ضرورت به عنوان بنیاد خود، می تواند آغاز شود. کوتاه شدن روزانه ی کار پیش شرط اساسی آن است. در مقابل وجه تولید سرمایه داری، که سرکوب اکثریت جامعه به دست اقلیت آن را رسمی و برقرار می کند، جامعه بی طبقه یا کمونیسیم قرار دارد که در آن فردیت فرد به توسعه ی کلی افراد و سلطه شان بر تولید، قدرت تولیدی و توانمندی های جمعی استوار است. بهر صورت، در اندیشه مارکس آزادی انسان به کمونیسیم یعنی جامعه ای بدون طبقه وابسته است. در مانیفست مینویسد، به جای جامعه ی کهن بورژوایی با طبقه ها و تضاد های طبقاتی اش جامعه ی خواهد نشست که در آن رشد آزاد هر فرد شرط رشد آزادی همگان باشد. یعنی دلیل برتری کمونیسیم بر وجه تولید پیشین را تکامل آزادانه ی هر فرد می داند. طوریکه در رساله مساله ی یهود مینویسند، هر شکل رهایی به مثابه باز گشت جهان انسانی و مناسبات انسانی به فرد انسان است. از نظر او آزادی به معنای بنیادین خود در جامعه ی تحقق می یابد که تولید کنندگان هم بسته، مناسبات میان خود و نسبت های شان با طبیعت را در نظارت خویش در آورند و تولید و زندگی اجتماعی جنبه ی بخردانه یابد و کار نه ضرورت، بل لذت، و بیان آزادی انسان به حساب آید.



و سهم افراد در آن، برای هر فرد امری بیگانه است. مناسبات تولید از نظر افراد، به صورت مناسبات میان افراد انسان جلوه نمی کند، بل به شکل مناسباتی میان چیزهای که مستقل از آن ها، و مسلط بر آن ها ست، نمایان می شود. مبادله ی فرآورده ها و فعالیت ها که شرط حیاتی زندگی همگان شده به چشم فرد مانند امری خود مختار و بیگانه می نماید. از اینجا ست، که فرد درست به دلیل همین از خود بیگانگی مناسبات و قاعده های تولید، آزاد نیست.

قائل نشدن رابطه ی میان آزادی با کار و فعالیت تولیدی انسان، وجه تولید و کار سبب شد که او آزادی را فقط در جامعه بی طبقه و یا کمونیسیم درمی یابد و گستره آزادی، در عمل، فقط در جایی آغاز می شود که آن کاری که به وسیله ی ضرورت و سودمندی یا ارزش اضافی تعیین می شود از بین برود تا کار به گونه ای طبیعی فراتر از گستره ی تولید مادی واقعی جای گیرد. به همان شیوه که انسان اولیه، برای نیاز های اش و برای بقا و باز تولید زندگی اش، باید با طبیعت مبارزه می کرد، انسان امروز یا متمدن هم ناگزیر است که چنین کند، و این کار را باید در تمامی صورت بندی های اجتماعی و وجوه گوناگون تولیدی انجام دهد. هم پای تکامل انسان، این گستره ی فیزیکی نیز به مثابه ی نتیجه ی نیاز های او گسترش می یابد، اما در همین حال نیرو های تولیدی می که این نیاز ها را برآورده می

آدمی است. انسان ها سازنده تاریخ خود استند اما نه چنان که خود می خواهند یا در شرایطی که خود آن ها برگزیده اند، بل در شرایطی که باز مانده ی گذشته هاست و آن ها به گونه ای مستقیم با آن شرایط در گیر و روبرویند. انسان ها تاریخ را را از دایره ای که خود تاریخ آن ها را درون آن جای داده است، نمی آفرینند. از این رو، بار سنت تمامی نسل های پیشین با همه ی سنگینی خود چونان کابوسی بر مغز زندگان سنگینی میکند.

در اندیشه مارکس، برخلاف برداشت لیبرال های زمانش، انسان تک و منزوی نیست بلکه زنده، فعال، اجتماعی و تولید کننده میباشد. بر اساس نظریه ی اجتماعی او فهم زندگی جمعی افراد در رابطه ی یکدیگراند و گوهر انسان در مجموعه مناسبات اجتماعی است. اما به اساس انسان شناسی لیبرالها به اساس متافیزیسیم باورهای شان، انسان پدیده منزوی و تنها و فقط در پی منافع و بهره های خویش است و اندیشه لیبرالیسم نمی تواند که انسان را عضو مجموعه ای با منافع مرتبط و متضاد ببیند. از این طریق مبنای هستی شناسی پراتیک اجتماعی و طبقاتی بودن جامعه را انکار کرده و فهم نادرستی از آزادی انسان به مفهوم تک و فردی پیشکش میکند، نه در کل و در رابطه همدیگر.

به باور مارکس آزادی انسان و برداشت او از مفهوم از خود بیگانگی انسان، از وجه تولید نظام سرمایه داری، منش اجتماعی فعالیت و شکل جمعی تولید، نقش

... در نهایت، بیان ضرورت ها است و آزادی پیش از آن که نقطه ی مقابل این ضرورت محسوب شود، توانایی انسان در گزینش آزادانه میان بدیل های گوناگون پیش روی او، و از سوی دیگر توانایی اش در ایجاد بدیل های تازه، معنا می یابد.

درک مارکس از آزادی، بیشتر از موقعیت های تاریخی، زمانی و مکانی ضرورت بود. به باور او آزادی انسان محصول ضرورت ها است. آزادی از منظر مارکس همان "ضرورت" است. کسی که درون مناسبات معین تاریخی و اجتماعی به دنیا می آید، توانایی آن را ندارد که فراسوی این مناسبات برود، مگر این که شرایط عینی هستی اش غیر از اینکه به او محدودیت های خود را بنمایاند، راهی هم پیش رویش بگشایند. یعنی انسان زاده مناسبات اجتماعی است. اگر در نقش آفریننده آن ها ظاهر می شود، فقط به دلیل افق امکان هایی است که این مناسبات بر او می گشایند. مارکس شرایط عینی هستی انسان و مناسبات اجتماعی را بطور کامل مستقل از شرایط ذهنی انسان نمی دانست. بلکه آدمی در جریان فعالیت ها، کار و پراتیک خود می تواند تا حدودی شرایط عینی را دگرگون کند و این دگرگونی ها از خواست ها، نقشه ها، و دانسته های ذهنی او جدا نیستند. به گفته ی هگل ضرورت وحدت دیالکتیکی ضرورت و امکان است.

مارکس نیز چون هگل، تاریخ را گذار راه تکامل از محدوده ی ضرورت به قلمرو آزادی می شناخت و برخورد ایدئولوژیک به مفهوم آزادی نمی کرد. بلکه فضای آزادی در دایره ضرورت را، پدیده ای تاریخی می دانست. مارکس چه در پیش گفتار سرمایه و چه در هجدهم برومر بر این باور است: یک انسان، یک طبقه و یک جامعه، هرگز به معنایی مطلق آزاد نیست بل همواره به معنی نسبی و تاریخی آزادند. آزادی انسانی یک امکان استوار بر زمینه ی واقعیت ها و محدودیت های تاریخی هستی

هوتل پنج ستاره در کابل

ع. کوه‌دانی

همزمان با فرارسیدن زمستان سخت کشور، بر علاوه گرانی سرسام آور دیگر مایحتاج اولیه زندگی مردم، نرخ مواد سوخت نیز به اوج بی سابقه خود رسیده و بخصوص زاغه نشینان مقیم مخروطه های نمناک، کثیف و فاقد در، پنجره و حتی سقف و ساکنین خیمه های فرسوده پلاستیکی را بیشتر به مرگ تهدید می کند. البته این به هیچوجه به معنی انسانی بودن شرایط زندگی بقیه مردم نیست. بلکه توجه به این گیتوهای بیبوابان باخاطر نزدیکی حتی چند صد متری آنها به کاخ باند مزدور تحمیل شده توسط اشغالگران بر مردم ستمیده ما و عشرتگاه پنج ستاره آنان می باشد. هوتلی که با مصرف سی و پنج میلیون دلار به بهره برداری رسیده و گذرانیدن یک شب در آن از 250 تا 1200 دالر خرج بر می دارد. این ارقام زمانی و حشتناکتر می شوند که با عاید متوسط مردم مقایسه شوند. طبق آخرین آمار گزافه گویان رژیم در آمد سرانه یک افغان 231 دلار در سال است. صرف نظر از تفاوت آسمان و زمین طبقاتی افراد جامعه، باند حاکم و بداران خارجی شان در یک مورد دیگر نیز متفق القول اند که 60% عاید ملی مربوط به برکات مواد مخدر می باشد که این قسمت عاید ملی بدون شک از چنگال خون آلود چند تیکه دار معلوم الحال، پایین نمی چکد. بنابراین در ردیف

پدیده های نفرت انگیز وارداتی دیگر مانند قیافه های منحوس تجاوزگران خارجی، چنگ و دندان جنایتکاران جهادی، روسپی خانه های واقع در مجاورت قرار گاه بیشمار استعماری، یکی هم هتل پنج ستاره می باشد.

چه این نمونه بی از شهرک های حصار کشیده بهشت سرمایه که هیچ گونه تعلق و ارتباطی به توده های محروم افغانستانی ندارد، فقط ذوق مشتی از خود فروختگان مسلمان و نا مسلمانی را بر می انگیزد که کاسبان متخصص فروش نوامیس کشور به بداران عرب و عجم شان می باشند. گرچه این هتل توسط معاون خلیزاد افتتاح شد که شعبده بازی را نزد جوگی های پنجاب آموخته است. ولی احتمالاً وی و انصار مداح و مداری دیگرش نیز از مشتریان همیشگی این هتل نخواهند بود. چه آنان آگاهانه سرگرم انتقال دست آورد های دزدی و چپاولگری خویش به حسابات بانکی و خانواده های مقیم خارج خویش می باشند. بنابراین اینجا فقط استراحتگاه آدمکشانی خواهد بود که با ساطور دموکراسی به کشتار توده های مردم ما مشغول اند. یعنی لشکران همان پیامبر "فاشیسم مسیحی" کاخ سفید که وحی و دموکراسی آن از درون مثلث شیطانی انتلجنت سرویس، سی آی ای و موساد نازل می شود. چون جهانی شدن این دموکراسی از شهکارهای ارتش افسار گسیخته آمریکا می باشد. لذا در آشفته بازار دموکراسیها، پسوند آمریکایی، آنرا مشخص می کند. بنابراین مرور ولو بسیار موجز بر هویت تاریخی دموکراسی آمریکایی که مسلماً یاد آور "مشت نمونه خروار" جنایات آن و علالتاً نشاندهنده تعداد ستاره های دیگر مقدر شده نیز است که در آسمان طالع مردم ما طلوع داده خواهند شد.

دموکراسی بی که پرجم آنرا خلق

فلیپین از سال 1901 طی چهارده سال بر فراز گورهای خونین یک میلیون و چهارصد هزار هموطن بیگناه خود دیدند. دندان اتومی این هیولای آمریکایی را مردم جاپان هنگام بلعیدن اهالی بیگناه هیروشیما و ناگاساکی مشاهده کردند که در یک روز هشتاد هزار انسان را به کام خود فرو برد و ده ها هزار انسان دیگر نیز تا هنوز با مصایب بی پایان بجا مانده از آن دست بگریبان اند. مدعیان صدور سخاوتمندانه این دموکراسی که با شهکار قرن بیستم خود صدها هزار ویتنامی را با بکار برد هشت میلیون تن مواد انفجاری و هشتاد هزار گیلن مواد کیمیایی در سنگرهای دفاع عادلانه از آزادی های انسانی شان، نابود کردند، از حدود شصت سال بدینسو اگر هر روزی توسط مزدوران صهیونیست خویش در فلسطین اشغال شده به قتل عام نپردازند به خواب نمی روند و چنین خوابی را خطری برای توسعه دموکراسی شان می پندارند.

موجودیت و بقا این دموکراسی به شکنجه، سرکوب و اعدام ده ها هزار آزادیخواه کوریا، اندونیزیا، نیپال، ایران و ترکیه نیز گره خورده است. کودتای خونین در شیلی، اشغال گرینادا، توطئه براندازی در ونزوئلا، رییس جمهور ربایی کابوایی در پانامه و هائیتی، سرکوب خونین خیزشهای مترقی در بولیوی، نکاراگونه، پرو، کولمبیا، گواتمالا و سایر کشورهای آمریکای لاتین، جلوه های "مشروع" دموکراسی آمریکایی در قلمرو "بلامنازع" آن محسوب می شود. منقرض ساختن بیدادگرانه نژاد سرخ و به بردگی کشیدن نژاد سیاه شاید از مقدمات ضروری آمریکایی ساختن دموکراسی اروپایی بوده باشد. نمایش دیگری این دموکراسی در جنگ 1991 خلیج با به خاک و خون کشیدن

دو صد هزار عراقی بوسیله بمباردمان قوای هوای آمریکا در معرض دید جهانیان قرار گرفته و آنهم فقط یک پیش در آمدی بود برای تحقق سناریوی صهیونیستی اشغال دوامدار عراق. اشغال دموکراتیکی که طی آن ریکارد سقوط ننگین انسان در اعماق ممکن توحش را مسجل نمود. پرچمدار این دموکراسی نیز در کنار اهداف استعماری تصاحب بازار مرغوب فروش، چپاول مواد خام و نیمه خام، بهره کشی از نیروی کار ارزان، و تصرف منابع انرژی فوسیلی، بر رسم اسلاف غارتگر خود به ربودن و نابود کردن آثار و بقایای تمدن های تاریخی جوامع بشری می پردازند، تا برای ادعای صدور تمدن به سرزمین های فاقد تمدن مصداق و مشروعیتی دست و پا کنند. و چنین است پی آمد طلوع ستاره های دموکراسی آمریکایی بر فراز گهواره تمدن پر بار کلد و آشور که در گوش ملت عزادار عراق که در ماتم ده ها هزار از عزیزان بخون خفته خویش نشستند، آهنگ دوام شب را می خواند، تا سرقت علنی و تار و مار شدن طراحی شده ارزشمند ترین آثار تاریخی کشور خود را به دست دزدان چراغ به دست و تجاوز گر آمریکایی نینند. یکی از ویژگی های دموکراسی آمریکایی بخصوص در کشورهای اسلامی پی ریزی آن به دست جادوگرها، فالبین ها، کفن کش ها، ارازل و اوباشان تنظیم شده در باند های تروریستی- مذهبی اعم از تولیدات کارخانه های الاظهر، دیوبندی و قمی آن می باشد. بر همین گونه است مشیت مقدر شده از جانب سرویسهای جاسوسی پیشقراول جهانی شدن دموکراسی برای ترکستان چین، کشمیر هندوستان، آسیای میانه، افغانستان، قفقاز، سوریه، بالکان، و افریقای سیاه که بدون به پا خواستن طبقه کارگر و توده های تحت ستم سراسر جهان، همه یکی پس از دیگری به مدد پیشرفته ترین سلاحهای مرگبار نظامی، "دموکراتیزه" شده و در آن جاها بهشت سرمایه در کنار جهمی برای طبقه کارگر برپا خواهد گردید.

زرقا فروغ

مهریه و جنایات

خدمت در مزرعه و غیره بود، و بعداً با انکشاف جامعه و شناخت ارزش ها و کالاها، به عوض خدمت کردن و عمر قید کردن، آن را با پرداخت خت کا لا یا ارزش مشابه تیرنه می کردند. در مرور زمان، این سنت به شکل ملایمتری در آمد به این معنی که دادن تحفه به صورت سمبولیک به والدین دختران و زنان تغییر نمود. اما امروز این وجه، شکل یک تجارت را در بین جوامع عقب مانده گرفته است. چنانچه در اکثر کشور های خاور میا نه چون پاکستان، هند، بنگلادیش سریلانکا، افغانستان، ایران و هم کشور های افریقائی چون سومالی، اوگاندا، تانزانیا و غیره این معاملات قربانی های زیادی را بهمر اه داشته است.

طبق آمار ی در سال 2001 که به صورت رسمی منتشر گردیده تعداد قتل های جهیز یه را در هندوستان به 7000 نفر اعلام داشت در حالی که ارقام اصلی آن به بیشتر از 25000 نفر تخمین زده شده است.

در کشور های افریقائی نیز خرید زنان در مقابل شیربها یک رسم است که بعداً مردان خودشان را مالک مطلق زنان شان میدانند. این مهریه یا شیر بها وسیله استثمار زنان و مانعی در مقابل دستیابی به برابری میباشد.

شیر بها و جهیز یه هر دو پدیده ایست که ریشه در سنت و مذهب دارد. از نظر مذهب اسلام مهر را چنین تعریف می کنند: "مهر یک کلمه انتخابی قران است که آنرا صدقه یا صدق نیز تعبیر میکنند و این کلمه را بیشتر چنین تفسیری کنند که مردان بخاطر جلب رضایت زنان حالت فرو تنی اختیار نموده و این امریست بر صداقت مرد، که بر زنان صدق یا مهر را پیشنهاد میکنند" (کتاب "ازدواج، مکتب انسان سازی" صفحه 253، فصل مهریه) در همین صفحه اضافه می کند: "مهر یکنوع پشتوانه ایست برای زن و

پس از گذشت قرن ها هنوز هم زنان در چنگال سنت و قوانین اسلامی سنتی، عشیره ای و مرد سالاری اسیر اند. در بسیاری از کشور ها، قانون خانواده و مناسبات میان زن و مرد تا کنون تحت تاثیر شریعت و سنت قرار دارد. گر چه بسیاری از قوانین بر اساس ضروریات و نیاز های جدید اجتماعی تغییر نموده اند ولی قانون مربوط به خانواده و حقوق مدنی زنان هم چنان دست نخورده و ابتدائی باقی مانده است.

معاملات خرید و فروش با لای جسم انسان زیر نام مهریه یا شیر بها و جهیز یه از تبارزات جامعه مرد سالار بوده که توسط سنت، عرف و مذهب مهر تائید خورده و در داخل خانواده های سنتی در معرض اجرا قرار می گیرد.

این سنت شوم از قبل در درون جامعه انسانی شکل گرفته است. بدین تر تیب که اگر مردی میخواست با زنی ازدواج کند باید یک مدت را در خدمت مالک یا دارنده زن یا دختر مذکور سپری می کرد که این خدمت به شکل کار های جسمی یا شعبانی و یا

بهرتر بگوئیم نوعی بیمه کردن برای زن است و بدین دلیل اگر دختری خودش بدون دخالت **ولی اش** عاشق می شود و ازدواج می کند و **مهر** را نابدیده می گیرد پس از پرداخت های تمتعی از همسرش و به خاموشی گرائیدن غرائز جنسی و برگشتن عقل از دستگاه تناسلی به مغزش! می فهمد که اشتباه کرده است!"

بنا بر همین قوانین اسلامی است که هزاران دختر جوان که در خانواده های مسلمان دنیا می آیند با مصیبت ازدواج اجباری از جانب خانواده های شان دست و پنجه نرم می کنند. این ازدواج ها اکثرآ در مقابل گرفتن پول، مال و جایداد از جانب به اصطلاح **ولی** که عبارتند از پدر، پدر کلان، برادر، کا کا، ماما... صورت میگیرد. دخترانی که قربانی اینگونه ازدواج ها میگردند به صورت یک کالا به ملکیت مرد درآمده و معرض معاملات غیر انسانی قرار میگیرند. مردان کالا وار در بدل دادن پول به والدین، زنان را به تملک خود در آورده و در حقیقت برای حفظ این مالکیت زنان باید، پاکدامن، با حیا، امین و خد متگذار شو هر باشد و این صفات از مشخصات زن مسلمان و مومن می باشد و از جانب جامعه مرد سالار هم قبول شده است. مطیع بودن زن بدین معنی که نباید زن سر کش باشد، زیرا زن سر کش نمی تواند یک ملکیت خوب باشد و پاکدامنی هم تضمین

این ملکیت است که مبادا این ملکیت مرد دست مرد دیگری بیفتد.

در تمام جوامعی که این نوع جنایات در مقابل زنان صورت میگیرد، مجازات نا پذیری این جنایات هم واقعیت میرم است. در تمام قوانین این کشور ها به نحوی دست مردان برای اعمال اینگونه جنایات باز است و قوانین با تمام آن سنت ها که تشویق کننده این رفتار هاست کنار میاید.

چنانچه «به نقل از مجله تاس چاپ آلمان» آنه موند زن دهقان و مادر 4 فرزند از شرق اوگاندا با چنگکدروگری بطور وحشتناکی از شوهرش لت و کوب خورده و مورد تجاوز قرار گرفته که دو هفته به حالت کوما در شفاخانه بستری شد. شوهرش بعد از دستگیری و باز جویی کوتاه آزاد شد زیرا با پرداخت مهر یه خودش را مالک همسرش دانسته و خواسته او را تجدید تربیت کند قانون و پولیس هم درین امر با او همنا بوده و آن را یک امر خصوصی قلمداد کرد.

امروز در جوامع عقب مانده و سنتی از جمله افغانستان مردان کهن سال با پرداخت مهریه و پول گزاف به والدین با دختران جوان و حتی دختران خورده سال ازدواج

صفحه 12



مصاحبه انجمن کارگری جمال چراغ ویسی با محمود صالحی پیرامون حکم اخیر دادگاه انقلاب سقز

www.akjamal.com

قانونی شدند. در واقع ما را از آنها تبرئه نکرده‌اند، بلکه منع پیگرد زده‌اند. اگر فرصت مناسبی دستشان بیافتد ممکن است آنها را پیگیری کنند.

انجمن: چرا احکام را در این زمان مشخص اعلام کردند؟

محمود: اینرا نیز مسئولان قضائی در سقز باید جواب بدهند. اما من نکاتی بنظرم میرسد که بیان میکنم. در حال حاضر جنبش کارگری تحرك خوبی دارد. تلاش برای ایجاد تشکلهای واقعی در جریان است. روزی نیست که خبر چند اعتصاب کارگری در این گوشه و آن گوشه کشور، پخش نشود. در همین جا کارگران کارخانه نساجی کردستان حدود 50 روز است که در برابر توطئه و تهدید و فشار ایستاده و به اعتصاب خود ادامه داده‌اند تا به خواستههای خود برسند. رهبران این کارگران مداوماً احضار و تهدید میشوند و زیر فشار قرار داده میشوند. به این کارگران اعتصابی گفته‌اند که حکم بازداشت 16 نفر از آنها صادر شده. اما اینها تسلیم نمیشوند. کارگران کارخانه پارچه بافی شاهو نیز به همین شکل. آنها نیز تحت فشارند، اما دست از مبارزه برای حقوق حقه خود برنمی‌دارند. شاید مسئولان فکر کرده‌اند که اگر احکام ما را در چنین شرایطی اعلام کنند روی این جریانات مبارزاتی تاثیر بگذارند.

انجمن: خوب تا هم اکنون تاثیر اعلام احکام شما چه بوده؟

محمود: خشم، نگرانی و ناراحتی. کسانی که شماره تلفن ما را دارند شب و روز تلفن میزنند. نگرانی و همدردی خود را اعلام میکنند. می‌پرسند که چکار کنند. ما هنوز تصمیمی نگرفته‌ایم. ولی طبعاً از حقوق خود دفاع خواهیم کرد.

پنج نفره. بر اساس محاسبه من حداقل دستمزد میبایست 255 هزار تومان در ماه میبود، در حالیکه حداقل دستمزد رسمی در آن زمان روزانه 80 هزار تومان. من به مسئولین جمهوری اسلامی نوشتم که دستمزد واقعی کارگران باید پرداخت شود. میگویند توجه دادن به این امر تشویش اذهان عمومی است و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاههای عمومی است.

انجمن: خوب این درخواست شما کاملاً انسانی است و مطمئناً اکثریت اعضای جامعه را خوشحال کرده است. شما ممکن است ذهن قلبی کارفرما و سرمایه‌دار را مشوب کرده باشید. آیا جامعه فقط این معدود صاحبان ابزار تولید و پول و املاکند؟

محمود: این سؤال را هم باید از مقاماتی پرسید که پرونده من را نوشته‌اند. البته من روز خودش از حقوق خود دفاع خواهم کرد.

انجمن: حدود یکسال و نیم طول کشید تا پرونده شما هفت نفر مورد رسیدگی قرار گرفت. ممکن است دلایلش را بیان کنید؟

محمود: اعتراضات در ایران و در سطح بین‌المللی زیاد بود و حتماً این مسئله تاثیر داشته است. مثلاً خود بنده در 16 فروردین دادگاهی شدم و حکم در همان ماه صادر شد. ولی آنرا به دفتر دادگاه وکیل من ابلاغ نکردند. اینکه چرا اینکار را کردند، باید از مسئولان قضائی پرسیده شود.

انجمن: به نظر شما آن اعتراضات چقدر در تصمیم‌گیریها موثر بوده؟

محمود: طبعاً آنها را محتاط کرد. برای بخشی از اتهامات منع پیگرد

کدام دو سال زندان داده‌اند.

انجمن: کمیته هماهنگی در اطلاعیه خود اشاره به ماده قانونی کرده که بر اساس آن شما را محکوم کرده‌اند. ممکن است در مورد این ماده توضیح بیشتری بدهید؟

محمود: يك ماده نوشته‌اند بنام ماده 610 قانون مجازات اسلامی. طبق این ماده اگر دو نفر یا بیشتر جمع بشن و بخوان کاری علیه امنیت مملکت بکنند، تازه اگر اتهام محارب را به نافش نبسته باشند از دو تا پنج سال محکومش میکنند. آقای قاضی در اینمورد حداکثر مجازات را برای من تعیین کرده است.

انجمن: خوب این چه ربطی داره به شما و دوستان شما که بطور مسالمت‌آمیز بطرف پارک کودک میرفته‌اید تا در بزرگداشت روز جهانی کارگر شرکت کنید؟

محمود: اینرا از قاضی محترم باید پرسید.

انجمن: حکم تبعید از کجا در آمده؟

محمود: يك ماده‌ئی هست بنام ماده 19 قانون مجازاتهای اسلامی که به قاضی اجازه میده مجازاتهای زیاد بکنه به آنچه در ماده 610 آمده است. قاضی از آنها علیه من استفاده کرده و بر اساس آن سه سال تبعید به قروه داده است.

انجمن: این اتهام تشویش اذهان عمومی چیست که به اتهامات افزوده‌اند و چرا به آن رسیدگی نشده است؟

محمود: من در سال 82 بر اساس میزان تورم و يك سطح توقع معمولی و انسانی يك جدول درست کردم بنام جدول خانواده

در ذیل مصاحبه ی انجمن کارگری جمال چراغ ویسی را با محمود صالحی، کارگر مبارز که اخیراً توسط دادگاه ضدکارگری جمهوری اسلامی، به جرم تجلیل از روز جهانی کارگر محکوم گردیده است، مطالعه میکنید. کارگری خپه در ضمن تقبیح شدید حکم محکومیت محمود صالحی و سایر رفقای هم‌زمش، همبستگی خود را با این رفقا اعلام میکند.

کارگری خپه

انجمن: از آنجا که خود شما احتیاجی به معرفی ندارید و پرونده‌تان باندازه‌ی کافی شناخته شده هست من، با اجازه خود شما، سئوالاتم را مطرح میکنم. این حکم پنج سال زندان و سه سال تبعید را به خود شما ابلاغ کردند یا به وکیل شما؟

محمود: رونوشت حکم برای وکیل فرستاده شده بود. او متن را تلفنی برای من خواند. من طبعاً احتیاج دارم رونوشت حکم را داشته باشم. به همین دلیل از وکیلم خواستم آنرا برایم فاکس کند. برایش مقذور نبود. به او گفتم شخصاً به تهران میایم تا آنرا بگیرم. پذیرفت. از سقز به تهران سفر کردم، ولی وکیل در دسترس نبود. به این جهت من خود رونوشت حکم را ندارم.

انجمن: سایر احکام چطور ابلاغ شد؟

محمود: آنها را نیز برای وکیل فرستادند. به آقای جلال حسینی سه سال زندان دادند. آقایان اسماعیل خودکام و هادی تنومند قرار منع تعقیب صادر شده است که موجب خوشحالی است. به آقایان محسن حکیمی، محمد عبدیپور و بورهان دیوانگر هر

دولت هلند پناهجویان را آتش زد

م. پرویز برکی



قلمرو غارتگری و چپاول خود به اقصی نقاط جهان، از شمال اروپا تا جنوب شرق آسیا بر روی خون هزاران انسان آزادیخواه شنا نمودند. یعنی این دولت در آتش زدن مردمان مناطق مربوط پناهندگان آماج عصب خویش تخصص و سابقه طولانی دارد. مثلا مرگ آفرینی هر یک از تنها هزاران مابین هالندی که با عین منظور به بنیاد گران و تروریستهای مسلمان افغانستان در جریان جنگ ضد روس، اهدا می شد و صداها هزار کشته و زخمی برجای گذاشته است، هرگز کمتر از آتش کمپ فوق الذکر نبود. دولت هلند که تاج قرون وسطایی همان تاراجگری و وحشت را به مثابه سمبول دولت ملی سرمایه‌داری بر سر دارد، نه تنها در گذشته بلکه هم اکنون نیز شریک مطمئن و طبیعی ابر قدرت جهانخوار آمریکا و از سهامداران هر جنایت ضد بشری جهان می باشد. چنانچه حضور حدود یک هزار آدمکش مسلح هالندی به معیت اشغالگران وحشی دیگر در افغانستان با هیچ منطقی بجز همدات بودن آنان، قابل توجیه نمی باشد. سرمایه‌داری هلند نیز به اضافه نیاز گرم نگهداشتن بازارهای علنی و مواد مخدر شهرهای آمستردام، روتردام و غیره، امیال دیگر استراتژیستیک استعماری خویش را نیز دنبال می کند. این انحصارات سرمایه‌داری اولترا ملی بر علاوه هدف رسیدن به منابع انرژی و

یکی از مکان های نگهداری پناهندگان در هلند، کمپ اخراج اجباری آنان و اقع در قسمت شرق میدان هوایی شپهول (Schiphol) می باشد. در اواسط ماه اکتوبر سال جاری دکتوری که شرایط زندگی در آن جا را غیر انسانی خوانده بود از کار بر کنار شد. ولی هیاتی از پارلمان هلند که شرایط زندگی در کمپ مذکور را بدتر از زندگی حیوانات خوانده بودند تا هنوز بر طرف نشده اند. دولت هلند به جواب این اعتراضات یا شاید هم بخاطر فرو نشاندن عتش هیستریک وزیر راسیست مهاجرین، خود این کمپ را در شب 26-27 اکتوبر به آتش کشید. در نتیجه آن 11 نفر پناهنده به قتل رسیدند و بیشتر از 50 نفر آنا مجروح و بقیه به دو کمپ دیگر که شرایط همانند دارند، منتقل شدند. در روشنی زبانه های این آتش نه تنها چهره سیاه "حقوق بشر" سرمایه داری بیشتر بر ملا شد بلکه ماهیت نظام سیاسی روسپی کراسی هلند نیز هویدا گردید. بر علاوه، سیاهی قفای آن روی کسانی تمثیل کرد که ذباله های ایدئولوژیک یه اصطلاح برتری سرمایه‌داری از برده داری را تشخوار می کنند.

اینکه آیا این یک حادثه تصادفی بود یا یک عمل عمدی و طبیعی، بر می گردد به هویت تاریخی و سرشت طبیعی دولت هلند، اینکه چه کسانی طعمه این وحشت سرمایه‌داری شدند، اشباع بازارهای نیروی کار اروپا از کارگر ارزان و پایان یافتن ضرورت های رقابت در تامین خدمات اجتماعی با سرمایه‌داری دولت روسپی، نه صرفا باز نکردن در توسط زندانبانان. دولت هلند یکی از کهنه کاران اداره های استعمار اروپایی است. این دولت وارث خلف کشور گشایانی است که حین ایجاد شهکار تاریخی گسترش شوم

انجمن: پس بعداً توقع خود از تشکها و فعالین کارگری در داخل را اعلام میکنید؟

محمود: فضای جامعه ما بسته است و اگر کسی بخواهد در اینگونه موارد دخالتی بکند بایستی همه جوانب را مورد دقت و ارزیابی قرار دهد. به همین جهت تاکنون اتحادیه‌ها و انجمنها عکس‌العملی انجام نداده‌اند. کمیته‌ی در شهر مریوان (کمیته همبستگی کارگران شهرستان مریوان) تشکیل شده که تا کنون دو اعلامیه صادر کرده‌است. آنها در این اعلامیه‌ها حکم محکومیت ما را محکوم کرده و خواهان لغو فوری آن شده‌اند. این که اتحادیه‌ها و انجمنها و فعالین کارگری و حقوق بشری چکار خواهند کرد در آینده روشن میشود.

انجمن: دستگیری شما و اتهامات متعاقب آن موجب اعتراضات شدید و اقدامات گسترده در سطح بین‌المللی شد. فکر می‌کنید که تشکها و فعالین کارگری و حقوق بشری در کشورهای مختلف جهان باید برای دفاع از شما چکار کنند؟ محمود: من بار دیگر از همی فعالین و تشکلهای کارگری در سطح بین‌المللی تشکر میکنم. آن فعالیتها مقامات قوه قضائیه را دست به عصا کرد. طبیعاً کسانی که خود در محل هستند بهتر تشخیص میدهند که چکار کنند. اما باید بگویم که در این مرحله نامه نویسی دیگر کافی نیست. به اقدامات موثرتری احتیاج هست. اگر اعتراضات و مبارزات پر تأثیری در خارج سازمان داده شود و یک هماهنگی بین مبارزات داخل و خارج ایجاد شود میشود مقامات قضائی را به عقب نشینی واداشت. اگر آنها متوجه شوند که فشار زیاد است راهی برای رهائی خود جستجو خواهند کرد. چون ما هیچ جرم غیره قانونی مرتکب نشدیم زیرا در ماده 63 قانون کار جمهوری اسلامی روز کارگر به رسمیت شناخته شده است. در حال حاضر خواست حداقل ما لغو احکام و اعلام برائت

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

2005\11\12

برای ما خبر و مقاله بفرستید، کارگری خپه را بخوانید و به دوستان تان معرفی کنید!

در حاشیه یک قتل ناموسی در سویدن

کاوه امید

مارگریتا یوهانسون رئیس اداره تامین برد و امورخانوادگی شهر هوگسبی درمصاحبه اش با روزنامه ایکسپرسن اظهار نموده است که وی با خانواده دختر بارها تماس داشته و برای آشتی میان آنها میانجگری و مدت یک ساعت با خانواده در مورد موضوعات مختلف گفتگو داشته است. وی اظهار نموده است که خانواده ای مذکور در رابطه ملاقات با دختر شان و عباس نظر مثبت داشته اند.

گزارش های روزنامه ها حاکی از این است که توافق میان پسر و دختر و میانجگری مارگریتا یوهانسون رئیس اداره تامین برد و امور خانوادگی شهر هوگسبی بخاطر پهن دام مرگی بوده است تا دختر و پسر را به دام ببنداند. خانواده دختر روز جمعه تاریخ 18 نومبر طبق قرار ملاقات که با اداره سوسیال داشتند بر سر قرار حاضر نمی شوند. این باعث میشود که اداره مذکور پلیس را در جریان قرار دهد. پلیس بلافاصله به محل واقعه سر زده و متوجه میشود که کسی در منزل نیست. وقتی که در را می شکنند و وارد خانه میشوند با پیکر پاره پاره عباس مواجه میشوند.

پلیس محل با استناد به شهادت همسایگان خانواده مذکور اظهار نظر کرده است که عباس رضایی در میان شب های سه شنبه و چهارشنبه به قتل رسیده است. این خانواده بعد از ارتکاب قتل عباس رضایی به دانمارک فرار میکند و در منزل پسر کاکای دختر، کسیکه قرار بود دختر را به زور با وی عقد نمایند، تا جمعه 18 نومبر بسر میبرند و سپس بتاریخ 19 نومبر خود را تسلیم پلیس میکنند. هم اکنون پدر و مادر دختر به شمول برادر 17 ساله اش که به قتل عباس رضایی اعتراف نموده است در انتظار حکم رای دادگاه در زندان بسر میبرند.

اداره امور اجتماعی هاگسبی شهرک محل زندگی دختر و خانواده اش از این رابطه مطلع بوده و با این دو در تماس بوده اند. اما بالاخره با مشوره ای مقامات اداره امور اجتماعی شهر مذکور و با تماس تلفنی که این دو با خانواده دختر دارند، همه به این موافقت می کنند که بعد از بازگشت دختر نزد خانواده اش آنها وی را با عباس رضایی نامزد خواهند کرد.

مراسم نامزدی:

طبق گزارش روزنامه های سویدن عباس رضایی و معشوقه اش تنها در مدت یک شبانه روز باهم نامزد بوده اند. آنها بتاریخ 14 نومبر 2005 دو حلقه ای نامزدی را از مغازه ای طلا فروشی گولد سمیت واقع در شهر شلیفتیو خریداری نموده بودند. فروشنده در مصاحبه ی با روزنامه محلی اظهار داشته است که آنها تنها اسم کوچک خود را همراه با تاریخ نامزدی شان (14 نومبر 2005) بر روی حلقه ها حک نمودند.

پرواز بسوی مرگ:

دختر قبل از پرواز بسوی هوگسبی با مادرش تماس تلفنی داشته و طبق گزارشها مادرش وعده داده بود که اگر باهم خانه بیایند برایشان مراسم عروسی و جشن برپا خواهند کرد.

سه شنبه تاریخ 15 نومبر کارکنان اداره خدمات اجتماعی هوگسبی در میدان هوایی کالمراز آنها پذیرایی نمودند و به عباس رضایی پیشنهاد آپارتمان برای گذراندن شب را مینمایند، ولی وی نمی پذیرد. کارکنان آنها را تا خانه خانواده دختر همراهی میکنند و سپس بحال خود رها شان مینمایند.

ارتباطات دست رسی دارند) را بطور چشمگیری ساده نموده است. همه روزه هزاران هزار انسان از این طریق باهم باب آشنایی باز مینمایند و هزاران دیگر به مشکل نظیر عباس رضایی گرفتار شده و سرنوشت شان به گونه ی غم انگیز و هواناکی رقم میخورد. عباس رضایی و معشوقه اش نیز جزء همین نسل جوان دیجیتالی بودند که سرنوشت اسفناک و نامراد سراغشان را گرفت و به حیات کوتاه عشق شان برای ابد پایان داد. دو جوانیکه عشق را از طریق سیمهای داغ انترنت باهم قسمت کرده بودند، ولی جنایتکاران مرتجع با دستان خون آلود شان با کارد و چاقو گلولی عباس را وحشیانه دریدند و معشوق نامرادش را نیز در عنفوان جوانی از زندگی شاد و خوشبخت محروم نمودند.

این دوجوان طبق یک روایت از طریق م.اس.ن در انترنت، و به اساس گزارش دیگر از طریق افغان سایت، سایت چاتی افغانها باهم آشنا میشوند. این آشنایی منجر به رابطه داغ عاشقانه میگردد. آنها مدت درازی باهم تماسهای عاشقانه داشته اند و تا اینکه خانواده ای دختر درجریان قرار میگیرد. پدر و مادر دختر با جدیت خواسته ای ازدواج دخترشان را با پسر که او دوستش دارد را رد میکنند و تصمیم میگردند تا دختر را بر خلاف میلش در قید ازدواج پسر کاکایش که در دانمارک زندگی میکند، در آورند. این تصمیم خانواده با مخالفت جدی دختر روبرو میشود، چون وی و عباس رضایی عاشق نامرادش باهم تعهد کرده بودند باهم خواهند ماند. اما دختر بدون اجازه پدر و مادرش از خانه فرار کرده و مدت یک ماه با عباس رضایی زندگی میکند. مقامات

برخی از افغانها گاه گاهی شاهکار می آفرینند و با اعمال متفاوت شان، در مقایسه با بقیه مردم جهان، شگفتی بر می انگیزند. یکی از این شاهکارها قتل فجیعی پسر 20 ساله به اسم عباس رضایی توسط خانواده ای اهل افغانستان در شهرک هوگسبی از حومه های شهر اسکارهامن واقع در ایالت کالم سویدن است. عباس رضایی، پناهجویی از افغانستان بود که از مدت دو سال به اینسو در شهرک کوگه واقع در 10 کیلومتری شهر شلیفتیو در شمال سویدن زندگی و تحصیل می کرد. شگفتی این حادثه در این نکته نهفته است که اینبار برخلاف روال معمول قتل های ناموسی بجای دختر پسر را به قتل می رسانند. چون در اغلب قتل های ناموسی این دختر است که تاوان رابطه احساسی و عاشقانه اش را با جانش میبرد.

روز جمعه تاریخ 18 نومبر روزنامه های سویدن خبر حادثه قتل پسر 20 ساله پناهجوی متولد افغانستان را در اپارتمانی متعلق به یک خانواده ای افغان ساکن شهرک هاگسبی منتشر کردند. طبق گزارش روزنامه عصر سویدن ایکسپرسن، که بیشترین گزارشها در این باره را با جزئیات منتشر میکند، این حادثه را یک قتل ناموسی خوانده است و مقامات قضائی محلی نیز این مسئله را تأیید نموده اند. گزارشها از رابطه عاشقانه مقتول با دختر 16 ساله ای که عباس رضایی توسط خانواده اش در اپارتمان شان به قتل رسیده بود، پرده بر داشتند.

عشق بر روی سیمهای داغ انترنت:

انترنت امکان تماس انسانها (البته آنها که به این تکنولوژی

عوامل و انگیزه های قتل عباس:

عواملی را که مطبوعات سویدن با نقل قول از مقامات پلیس و قضایی بمثابة عامل قتل عباس رضایی بر می‌شمارند، میتوان چنین خلاصه نمود: نخستین عامل را ناموسی می‌نامند. دومین عامل را تفاوت سطح زندگی خانوادگی بر می‌شمارند که میتوان آنرا تفاوت طبقاتی خواند که عباس نیز در گفتگوهایش با دوست نزدیکش از آن حکایت نموده بود. چنانچه روز نامه ایکسپرس در گزارش سایت خود بتاريخ 25 نومبر از قول دوست عباس نوشت: "که وی (عباس) برخاسته از مردم عادی است و خانواده ای نامزدش از طبقات بالای جامعه و مذهبی میباشد." (1)

همین روزنامه به نقل از همان منبع مینویسد که: "عباس یک کمونیست بود، کمونیست از نظر خانواده مذکور برابر با منکر خدا محسوب میشود." (همان منبع).

اما مهمترین عامل که همه روی آن تاکید دارند همان قتل ناموسی است که عامل برجسته این جنایت هولناک را تشکیل میدهد. پدیده ای که در افغانستان وجود دارد. اما متأسفانه آمار دقیقی در مورد قتلها ناموسی در افغانستان وجود ندارد.

قتل ناموسی چیست؟

قتلهای ناموسی، قتلهایی تعریف میشوند که پدر، برادر، شوهر و یا مردی از خویشاوندان نزدیک با انگیزه حفظ ناموس، زنی را که به دلیل سرباز زدن از پذیرش ازدواج اجباری و یا متهم بودن به برقراری رابطه با مردی برخلاف خواست خانواده، داشتن رابطه با مردی در داخل و یا خارج از (چهارچوب) ازدواج و

حتی مورد تجاوز قرار گرفتن از سوی مرد دیگری انجام می‌شود، به قتل میرسانند (2).

قربانیان این قتلهای از قبل برنامه ریزی شده، معمولاً زنان و دختران هستند و نه مردانی که با آنها رابطه داشته یا به آنها تجاوز کرده اند، ولی اینبار درمورد واقعه عباس رضایی بنا بدلیل که هنوز روشن نشده است قاتلان بجای قتل دختر، پسر را با ضربه های کارد و چاقو از پا درآوردند. ممکن است که قتل دختر جزء برنامه ای بعدی آنها بوده باشد و بنابر سنگینی که مرگ عباس بر روی اعصاب و ذهن آنها آورده است، فرصت تصمیمی را نداشتند.

مردسالاری رابطه جنسی قبل از ازدواج و یا بیرون چهارچوب ازدواج زنان را تهدید جدی برای مرد و ناموس خانواده تلقی میکند. مقوله قتل ناموسی رابطه ای مستقیم با استفاده غیر مجاز زن از جنسیت خودش و یا رفتار غیر قابل پذیرش که در جامعه نرمال تصور میشود، دارد. این گونه تصور میشود که زن بواسطه ای نظر و یا عمل واقعی خود، که منجر به شکستن ارزشها پذیرفته شده جامعه مبنی بر اینکه چگونه زن خود و رفتار خود را عیار کند، حیثیت و ناموس خانواده را زیر پا گذاشته است.

قتل ناموسی، یکی از روشهای

خشن و ضد انسانی کنترل جسمی زنان و اعمال قدرت بر آن است. این قدرت غالباً از سوی جنس مذکر (پدر، برادر، شوهر و حتی عموها و پسر عموها) اعمال می‌شود و رسوم و فرهنگ حاکم بر جامعه ای که قتل ناموسی در آن وظیفه مردان، به عنوان پاسداران ارزش های خانواده، به شمار می‌رود، از این عمل حمایت و پشتیبانی می‌کند. براساس اطلاعات سازمان ملل و سازمان عفو بین الملل، قتل ناموسی بیشتر در نقاط مسلمان نشین دنیا و میان جوامع اسلامی رایج است و براساس این رسم خلاف حقوق بشر، نه تنها رابطه پنهانی زن با مردی دیگر مرگ او را به همراه دارد بلکه هر گونه شک و تردیدی در مورد تجاوز احتمالی به زن یا حتی حرف زدن او با مرد بیگانه نیز باعث می‌شود تا به آسانی حکم قتل او صادر شود (3).

افسانه خاشع از مبارزان برابری طلب جنبش سوسیالیستی افغانستان راجع به قتل های ناموسی چنین مینگارد:

«فرهنگ مردسالار و قوانین شرعی به مردان می‌آموزد که باید نگهبان "ناموس زنان و دختران" خود باشند و به خاطر حفظ آن حق دارند به خشونت دست بزنند. بارها شاهد قتل‌های ناموسی بوده ایم، تاکنون زنان و دختران بسیاری در

شهرهای کوچک و بزرگ و حتی در دل تمدن غرب توسط خویشاوندان نزدیک خود (پدر، برادر، شوهر، کاکا و پسر کاکا) به قتل رسیده اند. سالها است این پدیده شوم به بهانه رابطه با غیر وجود دارد. از قانون واهمیعی ندارند. اغلباً قتل های که به خاطر حفظ ناموس و غیرت صورت می‌گیرد به پولیس گزارش داده نمیشود، زنان را بی سر و صدا می‌کشند. اگر هم پولیس از جریان امر باخبر شود آنرا تحت عنوان شخصی و مشکل خانوادگی مورد بررسی قرار می‌دهند. دختران جوان که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و ممکن است که تجاوز بارداری ناخواسته آنان شود، فامیل و فرهنگ عقیمانده ارتجاعی و سنتی حاکم آن را نمیپندرنند و سنگ ملامت را به سوی دختران پرتاب میکنند. با زنانی که مورد تعرض میگردند طوری رفتار میکنند که گویا با شخص متجاوز تنبانی کرده است، زنان و دختران زیادی از این شرایط دچار بدنامی شده اند، بسیاری اوقات برای جلوگیری از

درحاشیه یک ...

بدنامی و آزار،
درمندان سکوت را
بر افشاء مسئله
ترجیح میدهند. در
صورت افشای
مسئله بعضی از این
دختران به دست
پدران، برادران
باغیرت و یا مردان
نزدیک فامیل به قتل
میرسند. «4»

موصوف به خوبی توضیح میدهد که چگونه این نگرش ریشه در مناسبات اجتماعی و اقتصادی دارد، این پدیده با تأسف هوز در بین مردم ما رایج است و حتی درسویدن هم به اجرا در می آید. بسیاری از مردان به زن به عنوان موجودی که مهمترین کار کردش "ارضاء غریزه جنسی مرد" است، می نگرند. اعتقاد اسلامی هم نگرش موجود در اجتماع نه تنها رد و باطل اعلام نمیکند بلکه طبق نص صریح قرآن به آن مشروعیت می بخشد:

زنان کشتزار شمايند برای کشت به آنها نزدیک شوید هرگاه مباشرت آنان خواهید و برای ثواب ابدی چیزی پیش فرستید و از الله بترسید و بدانید که نزد او خواهید رفت. (5)

این دیدگاه مرد را مجاز میشمارد تا هر چه دلش میخواهد به زن اعمال نماید. در تفکر زن ستیزانه و مرد سالارانه اسلامی تمام ارزش و کرامت انسانی زن در پاکدامنی اش متبلور می شود و به مردان تلقین می شود که زن کالایی در تملک او است و هر گونه تماس وی با مرد بیگانه سبب لکه دار شدن کرامت و شان انسانی او می شود.

ریشه های قتلهای ناموسی به نوع نگاه جامعه به زن بر می گردد. و به دلیل تولید و باز آفرینی ارزشها و اخلاقیات مردسالارانه و نوع اندیشه های حاکم در جامعه،

حضور زنان در اجتماع با شک و گمان همراه است. در این وضعیت شادی، خندیدن و هر نوع رابطه زن با جنس مخالف با تفاسیر گوناگون همراه می شود.

خلاصه اینکه خانواده دوست دخترعباس رضایی انتخاب دختر را به رسمیت نشناخت و طبق اظهارات پسر کاکای دختر که در دانمارک زندگی میکند، در مصاحبه با روز نامه ایکسپرسن چاپ سویدن: «چون عباس و دوست دخترش رابطه جنسی داشته اند عباس را کشتند(6)». نشان میدهد که این یک قتل ناموسی و جنسی است و قتل های ناموسی در هر حالت که رخ میدهد محروم ساختن انسان دیگر از قید حیات است و مرتکبین آنها جنایتکار هستند. عباس رضایی هم انسانی بود که بخاطر عشق و دوست داشتن وی را با کارد و چاقو قطعه قطعه نمودند. باید تلاش کرد تا این جنایت وحشتناک تکرار نگردد.

منابع:

- 1) <http://www.expressen.se/expressen/jsp/polopoly.jsp?a=476267>
28/11/2005
- 2) Odeh, L.A. i Feminism and Islam (ed. Mai Yamani), 1996.
- 3) UNFPA - United Nations Population Fund, <http://www.unfpa.org> Violence Against Women and Girls.
- 4) http://www.asrejadid.org/sapa_2.pdf
- 5) قرآن سوره بقره (۲) آیه ۲۲۳
- 6) <http://expressen.se/index.jsp?a=47552>
629-11-2005

مهریه و جهیزیه

می کنند. و این باعث ایجاد خشونت های شدید خانوادگی میگردد. این خشونت ها به شکلی است که مردان بعد از پرداخت شیربهای گزاف زنان را در ملکیت شان در آورده و بعداً به ایشان دیکته میکنند که چه ببوشند، چگونه باطرافیاناش بر خورد داشته باشد، با که ها در تماس باشد و با لا خره تمام حرکاتش زیر کنترل گرفته شده و هرگه زنی دست از پا خطا کند خشونت خانوادگی آغاز شده و آن مردانیکه بیرون از محدوده خانه، افراد آزاد، لیبرال و محترم هستند، در داخل خانه به یک زندانبان وحشی در مقابل همسران شان تبدیل می گردند.

این سنت عقب مانده نه تنها زنان را ذلیل و تهی دست میسازد بلکه مردان جوانیکه خواهان ازدواج هستند و توانائی پرداخت شیربهای گزاف را ندارند واداربه کار های شاقه و غیر انسانی شده و در صورت عدم داشتن امکانات برای پرداخت شیربها، دست به اعمال عجیب و غریب می زند که در نتیجه آمار تجاوزات جنسی بالا رفته و دختران و زنان یکبار دیگر به شکل مضاعف دچار خشونت جنسی چه درداخل خانواده و چه در اجتماع شده که در نتیجه این عمل سبب خود سوزی ها،خود کشی ها،قتل های ناموسی و سنگسار شدن ها میگردد.

به نقل از مجله «تاس» مشکل بزرگ دیگریکه زنان جوامع کشورهای آفریقائی را بیشتر تحت شعاع قرار داده اینست که مهریه دخترانیکه ختنه شده اندو مکتب نرفته اند بیشتر ازدخترانیست که مکتب میروند و ختنه نشده ان، بدینترتیب این امر باعث بیسوادی و عقب ماندگی زنان و دختران گردیده از یکسو و از سوی دیگر باعث ناقص سازی جنسی و صدمات فاجعه آمیز روحی و جسمی آنها میگردد.

در جامعه هندوستان و پاکستان د دختران ز یادی سالانه بخاطر ندادن جهیزیه از جانب فامیل های شوهرانشان سوختانده میشوند لت و کوب میخورند و به قتل میرسند، زیرا در صورت طلاق بایستی تمام جهیزیه دوباره به خانواده عروس مسترد گردد بنابراین در صورت بروز اختلافات و طرح مسله طلاق مردان زنان شان را به قتل میبرسانند و اکثرآ قتل هارا تصادفی جلوه میدهند.زیادی زنان و دختران هندی وپاکستا نی بین مدرنیته و سنت در گیر مانده اند.

گر چه این رسم قانوناً ممنوع گردیده است ولی پولیس و قانون نمی خواهند درین مسله دخالت کنند وبنام مشکلات خصوصی داخل فامیلی احترام میگذارند. به صورت خلاصه چنین استنباط میگردد که: زن ستیزی مذاهب و سنت های عقب مانده زن ا در تملک مرد و کم ارزش،ضعیف و قابل ستم کرده است. زنان دراصل خانه، خانواده، کارخانه، دادگاه، قانون خدا کلیسا مسجد و پولیس بطور سیستماتیک بی ارزش شمرده شده و قربانی جنایات و قربانی ها میشوند. بنا بدون یک تحول اساسی در ساختار اجتماعی هیچگونه حمایتی ولو به عنوان حافظ امنیت آنها هم باشد کافی نیست. قانون در صورتی در وضعیت و موقعیت زنان تحول جدی ایجاد میکند که با رفاه اجتماعی و اقتصادی برای تعداد وسیع از زنان همراه باشد. لذا چنین میتوان گفت که تامین دراز مدت امنیت جانی و روانی در عرصه زندگی خصوصی برای زنان نیز نمی تواند جدا از تغییرات مادی و تحولات اقتصادی باشد.

منابع:

کتاب " ازدواج مکتب آدم
سازی فصل مهریه" نوشته دکتر
سید رضا پاکنژاد

مجله تاس چاپ آلمان 7 جولای
2001 و 20 می 2003

کودکان و کارمزدی

در تابستان ها او آب و در زمستان ها کیسه حمام میفروشد. .. پولی را که بدست می آورد به پدرش می دهد... **نادیه دختر خجالتی است با صدای آهسته در باره زندگی اش توضیح میدهد: "پدرم پیر و مریض است، او به تنهایی از پس امرار معاش ما بر نمی آید..."**

به اساس آمار یونیسف تقریباً 246 میلیون کودک بین سنین 5-14 در جهان کار می نمایند. 120 میلیون آن بطور تمام وقت کار میکند، بقیه در کنار آموزش، مشغول آموختن حرفه و کار اند. کودکان کارگر در آسیا 21%، در افریقا 41% و در امریکای لاتین 17% می باشد. 70% همه ی کودکان کارگر حرفه های دارند که میتواند به سلامت شان مضر باشد. کودکان که 4 سال بیشتر ندارند حدود 16 ساعت در روز کار میکنند. بیشترین کار کودکان واکس زدن، موترشویی، روزنامه فروشی، قالبین بافی، کفافی، حامالی، حمل مواد مخدر، پادوی، کار در مزارع و معادن، آجرپزی، تجارت سبکس، کار در صنعت تولیدات وسایل بازی، وسایل جراحی و ورزشی ... می باشد.

در افغانستان کار کودکان چیزی رایج بوده و پشینه طولانی دارد، لازم به تأکید است که استثمار و بهره کشی از کودکان مخصوصاً در مراتع و مزارع در ضمن سابقه دیرینه اش امر خیلی طبیعی شمرده می شود و مختص دوران حاضر نیست. در شهرها مخصوصاً شهرهای بزرگ خانواده ها جهت کسب شغل، کودکان شان را نزد خیاط، آهنگر، قالبین باف و... بعنوان شاگرد می گمارند. این کودکان کارگر ننتها از حداقل دستمزد محروم اند بلکه در اغلب موارد نیز فقط در بدل

یک وعده غذا نیروی کار شان را می فروشند، البته به امید اینکه شغل و حرفه ی بیاموزند. بیشتر کارفرماها از کار کودکان چه مستقیم و چه غیرمستقیم سود می برند چون کودکان کارگر سطح توقع شان پائین و در اغلب موارد غیرمتشکل، بی پناه و تابع هستند بیشتر مورد توجه کارفرماها قرار میگیرند. در ضمن کارفرما و سرمایه داران از کودکان و نیرو کار ارزان شان جهت پائین نگهداشتن سطح حقوق کارگران بزرگسال نیز استفاده می برند.

بر اساس آماریکه ازسوی صندوق حمایت کودکان سازمان ملل متحد یونیسف منتشر شده آمده است که تعداد کودکان کارگر در افغانستان به شصت هزار تن می رسد. اما مطمئناً که تعداد کودکان کارگر در افغانستان بیشتر از این رقم است، چون تنها در کابل 60 هزار کودک خیابانی وجود دارد. این کودکان به دلیل فقر خانواده های شان مجبور هستند در شرایط طاقت فرسا، غیرانسانی و دردآور به کارهای سخت و شاق مشغول شوند، تا بلکه بدین طریق با درآمد ناچیزی که بدست می آورند، بخشی کوچک از مخارج زندگی خانواده های شان را تأمین کنند. شرایط زندگی آنها دشوار و شانس آنها برای تحصیل حداقل است. کودکان در کارگاه های مرطوب و زیرزمینی های تار و درخیابان ها به عنوان نیروی

کار ارزان به کار گرفته شده و همچون بردگان مورد معامله قرار می گیرند.

فاکتورهای زیادی باعث رونق کارمزدی در میان کودکان می شوند، در کل کودکان نیروی کار ارزان و کم توقع را تشکیل می دهند، کودکان کارگر نیروهای منفرد و غیرمتشکل بوده و قادر بدفاع از حقوق و خواستهای شان نیستند، موقعیت برده وار این کارگران خود زمینه ی است که صاحبان کارگاهها و رسته ها به آزمندی تمام آنها را استثمار نموده و در صورت «گستاخی و تهر» ننتها که بوسیله کارفرما مورد اجحاف و تهدید بلکه در موارد هم مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. کارفرما بدون پرداخت مزد رنج شان به بهانه های واهی و اتهامات ناروا آنها را به سادگی از کار اخراج می کنند. اگر این کارگران کوچک دست به اعتراض بزنند توسط کارفرما و ایادی اش تنبیه شده و تهدید می گردند. و بعضاً توسط مالکین کارگاه ها مورد تجاوز جنسی قرار می گردند. خانواده های فقیر برای امرار معاش، کودکان شان را به بازار کار گسیل می دارند، در اغلب موارد علیرغم آگاهی از وضعیت کودکان شان، بدلیل فقر و تنگدستی سکوت می کنند و نوعی بر اعمال جنایتکارانه ی صاحبان زور و زر صحه می گذارند.



چنانچه که همه می دانیم دلایل اصلی سیاه روزی و نگونبختی میلیونی میلیونها انسان در پهنه گیتی در دنیای نابرابر نظام سرمایه داری است. نظامی که بر اساس نابرابری استوار است نمی تواند مدعی بهروزی و تعالی بشر باشد. کارمزدی کودکان نیز از بلاهتها و فراورد های همین نظام ضد انسانی است. نظم که چون هیولا هر روز انسانها را برای بدست آوردن سود مضاعف به نیستی می کشاند نمی تواند و نمی خواهد ضامن رفاه و آسایش و شادی و امنیت باشد.

هرچند که سال و ماهی را به تعهد " فقرزدائی" و "ممنوعیت کار کودک" و ... هر از گاهی در بوق و کرنا می کنند ولی آنچه که آفتابی و عریان است این حقیقت مسلم است که این نظام از پس بهره کشی، جنگ و نابودی میلیونی انسانها چه بلحاظ فزیکی و روانی به حیات ننگین اش ادامه می دهد.

از کشورهای دیگر دنیا و وضعیت کارمزدی کودکان در آنها که بگذریم به افغانستان بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان وقتی خیره شویم، علیرغم قیل و قالهای زمام داران جدید جمهوری اسلامی افغانستان و اربابان امپریالیست شان، آنچه قابل رویت است فقر، تنگدستی، آوارگی، جنگ و قربانی شدن و به نیستی کشانیده شدن کودکان است. چنانچه در آغاز ذکر شد، حاصل مجاهدت منادیان دموکراسی و حقوق بشر و در این میان حقوق کودکان وجود ننتها شصت هزار کودک خیابانی در کابل پایتخت کشور است. کودکانی که اکثرأ بی پناه و آواره اند، هر کدام اگر نه هردو پدر یا مادر شان، بلکه یکی از آنها را حتماً از دست داده اند. این کودکان خیابانی در شرایط سخت با زندگی و ناملایمات آن دست و پنجه نرم می کنند، ... صفحه 14

کودکان و کار مزدی

و دم دست ترین نیروی کار ارزان برای استثمار کننده گان اند.

در سائر نقاط کشور هم وضع بدین منوال و در مواردی بدتر از این است، در مناطق مرزی از این کودکان بعنوان پیک و حمل کننده مواد مخدر استفاده می کنند. بسیاری از این کودکان با محموله های شان ناپدید می شوند و کسی و مرجع از اینکه بر سر آنها چه پیش آمده و یا می آید اطلاعی در دست ندارد. در اثر جنگ بخش بیشتری از روستاها ویران شده است، زمینه امرار معاش برای اغلب مردم روستائی وجود ندارد، مخصوصاً برای مهاجرین که از کشورهای همجوار چون ایران و پاکستان برگشته اند (بویره نسل جوان) روستا دیگر رغبتی بر نمی انگیزد و کشتی ندارد، بنا برای امرار معاش به شهرها رو می آورند و به خیل کارگران مزدی و از آن میان کودکان کارگر افزوده می شود. در شهرها بنا به تراکم نیروی کار، همه ی اینها جذب بازار کار نشده و بیشتر شان به حاشیه نشینان تبدیل می شوند. اینجاست که کودکان شان را جهت پیشبرد امور زندگی و امرار معاش به

دست غارتگر بازار می دهند. و این کودکان به کار در کارخانه ها و کارگاه های صنایع دستی و یا نیز به کار در بازار از جمله واکس زدن، آب فروشی، سگرت فروشی، روزنامه فروشی، کارهای ساختمانی، کفافی،

حمالی، کار در کوره پزخانه ها و ... شروع می کنند. شاید هم از فرط بینوائی به تنفروشی و گدائی رو بیاورند. این کودکان به دلیل مشکلات اقتصادی توسط خانواده وادار و یا هم بدلیل ادای مسئولیت تشویق به کار می شوند و بسیاری از آنان تنها نان آور خانواده های شان هستند.

کودکان مهاجر افغان در ایران و

پاکستان نیز وضع مناسبتر از بقیه ندارند. این کودکان زمینه تحصیل برای شان مهیا نبوده و نیست، این کودکان برای کمک به خانواده های شان اکثراً کارهای از قبیل پرس کاری، تراش کاری، آجرپزی، مزدوری و دست فروشی می کنند.

ساعت کار این کودکان از 5 صبح آغاز شده و روزانه مجبورند تا 18 ساعت کار کنند. کودکان که در کارگاه های قالین بافی مشغول کار اند در اتاقهای تنگ و تاریک و در نامناسبترین شرایط بهداشتی کار می کنند. بیشتر این کودکان به امراض گوناگون مبتلا هستند از قبیل خمیدگی ستون فقرات، رماتیسم مفاصل، خرابی شش، درد انگشتان، نفس تنگی، سل و... در واقع این کودکان کارگر در محیط کار از امکانات ایمنی بی بهره اند و هیچگونه بیمه جانی و درمانی ندارند.

معمولی ترین شکل کار کودک، کار در خانه است، در روستاها از قدیم کودکان در امور کشاورزی سهم می گرفتند،

نگهداری و مواظبت از کودکان کوچکتر، کمک در امور آشپزخانه اینها کارهای هستند که کودکان در انجام آنها سهم دارند

ولی هیچگاه بعنوان کار پذیرفته نشده است و از بس که رواج داشته خیلی هم طبیعی مینماید. دخترانی زیادی نزد خانواده های متمول بعنوان کلفت و نوکر کار می کنند. شرایط کار این کودکان خیلی سخت و ساعت آن طولانی است. اینها بیشتر مورد اذیت و آزار حتی آزار جنسی قرار می گیرند ولی کسی کمتر شرایط غیرانسانی این کودکان را می بیند. نتیجه آزارجنسی یا در حقیقت تجاوز جنسی، باردار شدن ناخواسته است که سرانجام اگر که به مرگ هردو مادر و نوزاد نه انجامد، مادر بینوا را به بازار تجارت سکس و تن فروشی می کشاند.

کودکان که مجبور به کار مزدی می شوند، کودکی، نشاط و شادابی و سلامت شان را از آنها می ربایند. نمی توانند به عنوان یک شخصیت مستقل خوب تکامل کنند، آنها از لحاظ فیزیکی و روانی صدمه می بینند. و کارهای را که مجبور به انجام آنها می شوند موجب آسیبهای جدی جسمی آنها می شود. بهره کشی از این کودکان تعرضی آشکار و بی رحمانه و غیر انسانی به حقوق کودک است.

در اعلامیه جهانی حقوق بشر بر رعایت حقوق ویژه ی کودکان و حمایت همه جانبه و گسترده از آنان تاکید فراوانی شده است. نظام سرمایه داری حاکم، جامعه، قوانین، دولت، خانواده و در مجموع سیستم اقتصادی اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه مقصر و بانی سیاه روزی و ضایع شدن حقوق کودکان هستند.

دولت هلند

مواد خام ارزان، تصاحب بازارهای فروش مرغوب و دسترسی به مراکز نیروی کار ارزان را نیز در مد نظر دارند که مزید بر سود سرشار امکان تحقق دکترین جابجایی نیروهای کار را میسر می سازد. بنا بر این طبقه حاکم هلند که بر علاوه ملیاردرهای سلطنتی، شامل مالکان انحصارات سرمایه داری

و سهامداران بزرگ اتحادیه هی چند ملیتی سرمایه داری انحصاری می باشند، دولت را همانند هر دولت دیگر منحیث افزار سرکوب طبقه کارگر و توده های مردم در دست داشته و به مدد آن هر روزی شیوه و شگرد تازه یی از حيله گری را از زراد خانه ارتجاعی بین المللی به و دیعه گرفته و زور گویانه اعمال می دارد. مسلماً یکی از وظایف دولت های کنونی سرمایه داری تنظیم و پلانیزه کردن تعادل بین صدور سرمایه و جابجایی نیروکار می باشد که در این راستا گاهی سرزمینی را به غرض متواری ساختن نیروهای کار آن به آتش می کشند و زمانی هم کارگران مازاد ضرورت را اگر بازگشت به آن جهنم را نپذیرند، در آتش دموکراسی سرمایه می سوزند تا بحران ذاتی آنها پنهان کنند. چنین است سرنوشت کسانی که به عوض به پا خاستن برای نابودی تولید سرمایه داری به آغوش خونبار آن پناه می حویند. اما تاسف آور تر اینکه طبقه کارگر هلند با و جودیکه خود نیز با هزاران رشته یی از بهره کشی و ستم طبقاتی پیچیده شده و نه تنها از بهبود و ارتقا سطح زندگی آنان خبری نیست بلکه هر روز آماج تهاجم زورگویانه در باز پس گیری حقوق و امتیازات به دست آورده تاریخی خویش قرار می گیرند که با گرانی مخارج زندگی، بیکاری سازهایی پیهم، صعود متداوم مالیات های مستقیم و غیر مستقیم کمر شکن،

شادی
حق
کودکان
است



ستم بر زن...

روزه شاهد آن هستند، صدها و هزاران دختر و زن در گوشه و کنار افغانستان هر روز شکنجه میگردند و به بردگی کشانده میشوند، تعداد زیادی هم بی رحمانه به قتل میرسند، اما گوشه های بسیار کوچک از این توحش در مدیا انعکاس میابد و بس.

نادیه نیز یکسال قبل زمانیکه خلاف میلش مجبور به ازدواج با قاتل امروزی اش شد، در حقیقت به مرگ محکوم گردیده بود. شوهر نادیه که گفته میشود به اصطلاح تحصیل کرده و کارمند عالی رتبه ی در دانشکده ادبیات هرات بوده است، چنان مردسالار و زن ستیز است که حتی بیشتر از یکسال نتوانست وجود زنی که نمیخواست به هر نوع بردگی تن در دهد را تحمل کند.

نادیه شاعر و انسان آزادی پسندی بود این خصوصیات را ما در اشعارش به وضاحت میتوانیم مشاهده کنیم

یاد آن روز گرامی که قفس را

بشگافم

سر بیرون آرم از این عزلت و مستانه
بخوانم

با تاسف این نوع خشونت ها در جامعه افغانستان در میان خانواده های افغانستانی چنان پذیرفته شده است که لت و کوب زنان و دختران و ازدواج های اجباری اصلاً بحث را بر نمی انگیزد و اگر هم از روی تصادف و یا حس دلسوزی بحثی در این رابطه مطرح گردد خیلی سطحی و گذرا است. تا کنون درمجامع افغانی چه در داخل و چه در خارج از افغانستان بیحقوقی زنان مسله پذیرفته شده است و متأسفانه برای اکثریت خانواده ها بحث و گفتن در مورد حقوق و جایگاه زن مفهومی خاصی ندارد. زنان و دختران از ابتدائی ترین حقوق شان که رفتن به مکتب و یا کار باشد محروم اند. زنان و دختران در انتخاب زندگی و آینده شان هیچ اختیاری ندارند بلکه این مردان خانواده از جمله پدران و برادران اند که در این مورد

تصمیم میگردند. بدتر از همه اینکه هرگونه اعتراض و ایستادگی در مقابل تصمیم آنها شکستن غیرت و حرمت خانواده تلقی گردیده و با شدید ترین عکس العمل ها مواجه میگردند. حتی دختران زیادی در کشور های غربی بنا به خشونت خانواده دست به خودکشی میزنند و بعضاً توسط اعضای خانواده به قتل میرسند.

هیچگونه قوانین اجتماعی که امنیت و حقوق ابتدائی زنان را حفاظت کند در افغانستان وجود ندارد و اگر قوانینی نیم بندی در این سالهای اخیر بر اثر فشار های افکار عامه جهان در افغانستان به نفع زنان تصویب شده است نیز روی کاغذ باقی مانده و به اصطلاح مجریان این قوانین خود اصلاً به حقوق انسانی کوچکترین احترام و اعتقاد ندارند و تا مغز استخوان در اندیشه های ضد انسانی و ضد زن مدفون اند.

زنان زیادی در زندان های این رژیم مزدور و وابسته که معجون است از ترکیب جنایتکاران جنگی و تکنوکرات، صرفاً بجرم اینکه از زیر ستم خانواده فرار کرده اند بسر میبرند. پس چگونه می توان از همچو زندان بانهایی انتظار داشت که پناه گاه و تضمینی در مقابل ظلم و بی عدالتی های خانواده باشد؟

ستم بر زنان جهانیست:

گرچه ستم و خشونت در خانواده در اکثر جوامع جرم محسوب میگردد اما با آنهم این جرم در اکثریت کشور ها به قوت خود باقیست. خشونت علیه زنان در کشور های مختلف سالانه قربانی های زیادی از زنان میگیرد. در امریکا 30% تا 35% زنان مورد آزار جسمی توسط شوهران شان قرار میگیرند و 15 تا 20 درصد آنها حتی در هنگام بارداری مورد لت و کوب قرار میگیرند. این آزار و اذیت جسمی بطور مثال در چیلی به 65 درصد میرسد و در هند 41 درصد زنان به دلیل خشونت شوهران شان دست به خودکشی میزنند

(به نقل از bbc، 22 اکتبر) خشونت و ستم علیه زنان اشکال مختلف دارد از ضرب و شتم آنها گرفته تا کشاندن آنها به بردگی جنسی و حتی سنگسار زنان که بیشتر در کشور های اسلامی مروج است و ریشه مستقم در اپارتاید جنسی اسلامی دارد. زنان در جوامع اسلامی "شهرودند درجه هیچ" محسوب میشوند. خشونت علیه آنها مستقیماً از تعالیم اسلامی برمیخیزد که متأسفانه نسل در نسل ادامه دارد.

تعالیم اسلامی در رابطه به زنان:

گرچه این خود بحث خیلی مفصلی است که حتی با نوشتن کتابی درین رابطه نمی توان تمام ابعاد تعالیم اسلامی را در رابطه با زنان شرح داد، اما من در اینجا نکته وار به چند سوره از قرآن میپردازم که مستقیماً خشونت علیه زنان را بیان میدارد:

"مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است، به واسطه برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آن که مردان از مال خود به زنان نفقه میدهند." (سوره النسا آیه 38)

"زنان شما کشتزار شماستند، برای کشت به آنها نزدیک شوید، هرگاه معاشرت آنها خواهید" (سوره البقره آیه 224)

"زنان که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید، باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند آنها را بزنند و تنبه کنید..." (سوره النسا آیه 34)

"مردان کاراندیش زنانند، براینکه خدا بعضی کسان را بر بعضی دیگر برتری داده و برای اینکه از مال خویش خرج کرده اند. زنان شایسته فرمانبرداری اند. زنانی که از نافرمانی شان بیم دارید پند شان دهید در خواب گاهها از آنان جدائی کنید و بزنید شان..." (سوره النسا آیه 32)

نادیه انجمن بر اساس این آیه ها محکوم به مرگ شد و هزاران زن هر روز به این سرنوشت

دچار اند و این جریان متأسفانه همچنان ادامه دارد و هر روز از میان زنان و دختران قربانی میگیرد.

کمونیسیت ها و آزادی خواهان مخالف هر نوع خشونت علیه زنان چه در خانواده و چه در جامعه و محیط کار میباشند و از زنان و مردان آزادیخواه میخواهیم تا دست در دست هم داده به مبارزه بی امان مان علیه هر نوع افکار خرافی مردسالارانه و ضد زن بخاطر رفع ستم و خشونت مبارزه نماییم.

دولت هلند...

تحلیل انفلاسیون و بحرانات ادواری دیگر تحقق می یابند. اما از درک رسالت و حضور فعال در افشا و خنثی نمودن این همه توطئه های وحشیانه بر ضد همزنجیران شان بیگانه می باشند. همچنین، از دهان پر آب فدراسیون اروپایی انجمن های پناهندگان نیز صدایی اعتراض شایسته یی بر نخاست. و فقط به تاریخ 5 نومبر دوتن از ملاها در مراسم فاتحه خوانی برای قربانیان در شهر اندوفن هالند از نعمات ارزانی شده به آنان شکر گذاری فراوانی به عمل آوردند.

**مرکز انتگر اسیون
پناهندگان افغانستان،
نهاد مدافع حقوق
پناهندگان است. برای
مبارزه علیه راسیزم و
دفاع از حق انکارنا
پذیر پناهجویان در
برابر دولت ناروی و
دولت جنایتکار
افغانستان، از این
مرکز حمایت کرده و
به آن بپیوندید!**



مناسبت 25 نوامبر روز جهانی نفی خشونت علیه زنان ستم بر زنان افغانستان، یک حقیقت آفتابی

نوید روشن

چه بگویم سخن از شهید که زهر است به کامم
وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
نادیه انجمن

نادیه انجمن دانشجو ممتاز سال چهارم دانشکده ادبیات هرات در اثر لت و کوب وحشیانه شوهرش به تاریخ 5 نوامبر 2005 جانش را از دست داد. نادیه یکی از هزاران قربانی توحش و بربریت مردسالاری و باور مذهبی است، در افغانستان زنان در ابعاد و اشکال گوناگون هر روزه خشونت را تجربه میکنند. مرگ این شاعر جوان که 25 سال عمر داشت واقعه غم انگیز بود که انسانهای زیادی را در اندوه از دست رفتنش نشانده، مقالات زیادی در رابطه با کشته شدن نادیه به نشر رسید و اعتراضات زیادی هم صورت گرفت، اما متأسفانه هیچکس به علت و ریشه خشونت های از این نوع که ریشه در اعماق باور مردسالار و جامعه اسلامی زن ستیز دارد، نپرداخته اند.

نادیه یکی از هزاران قربانی خشونت خانواده گی است که بدست نزدیک ترین فرد فامیلش به طرز وحشیانه ی قربانی شد. اما در افغانستان میلیون ها زن وجود دارد که از این خشونت رنج میبرد و هزاران زن هرروز به مرگ تدریجی محکوم میگردد و مجبوراند که سالهای متمادی در آتش خشم و ستم بسوزند.

براساس گزارش ها ظرف 6 ماه گذشته 250 مورد خودسوزی در بین زنان و دختران هرات ثبت شده است و به گفته داکتران 60 درصد این خودسوزی ها به مرگ این افراد منجر شده است که علت این خودسوزی ها ریشه در ازدواج های اجباری و دیگر ستم ها و مشکلات خانواده گی دارد. بسیاری از زنان افغان از همان اولین ساعات زندگی مشترک از دست شوهران شان مورد ضرب و شتم قرار میگیرند.

هما سلطانی مسئول بخش زنان کمیسیون حقوق بشر که در محفل تجلیل از روز جهانی محو خشونت علیه زنان در تالار مرکز بین المللی مطبوعات سخن میگفت اظهار داشت از ماه جدی سال گذشته تا سنبله سال روان حد اقل یکهزار و سه صد و سی و هفت مورد خشونت از خود سوزی گرفته تا تجاوز جنسی، قتل، دادن بد، مخالفت از فعالیت های اجتماعی در کمیسیون حقوق بشر ثبت گردیده است و این تنها آمار است که فقط طی نه ماه به کمیسیون گزارش داده شده و مطمئناً واقعات بیشتری اتفاق افتاده است که در پشت در های بسته صورت گرفته که اخبار آن به بیرون راه نیافته است. وی از مقامات دولتی خواست که به مواد مندرج در کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان جدی عمل نماید و پشتوانه قانونی را جهت محو خشونت علیه زنان ایجا نماید. (به نقل از سایت خبرگزاری باخت)

بقول مسولین "مدیکا مندیال" یک نهاد غیر دولتی در شهر مزارشریف 70% زنان در ولایات شمالی افغانستان از انواع مختلف خشونت رنج میبرند. این تحقیقات در اثر مصاحبه با ده ها زن صورت گرفته است که از خشونت های معمول علیه آنها ازدواج های اجباری، ضرب و شتم و عدم دریافت اجازه تحصیل و کار میباشند. (چهارشنبه 25 عقرب 1384) (bbc)

بنا به یک گزارش دیگر bbc بقلم هنگامه انوری حقوقدان در کابل دختری به اسم مستعار ج 15 ساله مجبور به ازدواج با مرد 65 ساله شده که در نتیجه از خانه فرار میکند. صدها مثال از این ستم و تعدی در جامعه ما، در گوشه و کنار وجود دارد و مردم هم همه..... صفحه 15

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟

من که منفور زمامم، چه بخوانم چه نخوانم

چه بگویم سخن از شهید، که زهر است به کامم

وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم

نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنامم

چه بگیریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت

که عبث زادهام و مهر نباید به دهانم

دائم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت

من پرپرسته چه سازم که پریدن نتوانم

گرچه دیری است خموشم، نرود نغمه ز یادم

زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم

یاد آن روز گرامی که قفس را بشگافم

سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم

من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم